

بازدید شد
۲۷ - ۲۶

شرح کردی که...

بازدید شد
۱۳۸۱
۲۲
۲۱
۲۰
۱۹
۱۸
۱۷
۱۶
۱۵
۱۴
۱۳
۱۲
۱۱
۱۰
۹
۸
۷
۶
۵
۴
۳
۲

اسم کتاب: طب فاری از ادان فرین
مؤلف: محمد باقر فرین
موضوع کتاب: طب فاری
شماره کتاب: ۲۲۷۴
شماره دفتر: ۱۹۳۰۷
تاریخ: ۱۳۰۲

بازدید شد
۱۳۸۱

۲۲
۲۱
۲۰
۱۹
۱۸
۱۷
۱۶
۱۵
۱۴
۱۳
۱۲
۱۱
۱۰
۹
۸
۷
۶
۵
۴
۳
۲



بسم الله الرحمن الرحيم

سپس افزون آنچه پیش چنان بشمارد و ستایش کند
تا ز بارگاه بلبل است مهربان که زبان حال حسنه دلان بنوازد
بمقال و اذاعت
فدوی عشق
لستند که نوید زده بود و سر
و ناله و در و صیوت نامحدود
بر سحر نوین عطار زده اارسد
سین سیرا و نیز او و اسباب
و گشت هم می شفا حفره من انرا فاقه کم سینه انبیا و ملاذ اهل ارض سما محمد
در سینه او صبا و امام تقی همچون ماده بحیوة اولیا و تریان فاروق سعد از اشقیای
جبهه و اظنی محمد و ملا که سما علی مرتضی در روزی از ابرار و اهل بیت طهاران ده عالمه دار
که هر یک در معالجه نیست پیش از پیش منالست و معاصی جبهه دارند صلوات الله علیهم

یا راجع المریض الی الطیب و انما یحب الی المحب و **و بعد** چنین گوید بگشت و بارگاه
و مستلای بیخ همیخندند الواق الله الطیف محمد صدی بن علی نقی الشرف غمی
که چون دوست روحان و برادرانین صاحب شرف و حسب نیست مسخ کلمات
صدوری و حسن روی الصدیق عیسی بن محمد اسمعیل حفظ الله العزیز بلیل در ابر او آن
بقفتن و حدشان از وطن مانوع کیزان و اگر اوقات را صرف بید و بیدان سیر
ازین داعی خواهش نمود که رساله ترتیب دهد متعلق بچگونگی فریاد و حفظ صحت و سفا
در پرده و ترنار از نظر ضرورت است و اشارت بجای بعضی امراض که بدون حضور و مرجمه
بیطیب تحضیر آن مقدر و در هر دفع آن مرتبت نماید و بخصوص بعضی از امراض
که بجز آنکه از اعتدال بجای تمام واقع شود و بجهت سلی و اوده در ذکر
اسباب و معالجات آنها و در مرجمه باطبا نوشته در بری
لله با عدم استیلاعت و در شوش حال و توزع بال و استیلا
بدر حرمان و فتن زمان که هرگز باطبا و بیاطبا نداده پیش آن نشان و مندرستی الله
المن ان هشال امرشان نموده توید و در آنچه نموده بر روز خود نشیند اگر مذهب
بیزی نیست پروردگار که مشهور است المأمور بصدور ما مول از ناظرین که بعضی صحیح
عاطف فرموده بر غلطی که لازمه طبع است و خصوصاً بحسب این نادان است چون

در اصلاح آن کوشیده بعین نصیحت پوشیده اکثر آند را نامی از ناما کار می
 و بر چرخ زکاد و بار و اند و این رساله مشتمل بر دو مطلب **مطلب اول** در پرتو
 مسافرت و قوانین حفظ صحیح آن و تدابیر اموری که مسافر غالب اتفاق می افتد
مطلب دوم در مسافرت صنفی چند از بعضی امراض که پدید می آید در جهت طلب آن
 معالجه نمود **مطلب اول** در تدبیر مسافرت و قوانین حفظ صحیح آن و تدابیر اموری
 که مسافر غالب اتفاق می افتد **بدانکه** مسافر باید که قبل از حرکت اگر در بدن غلبه
 باشد ضعیف کند اگر احتیاط دیگر غالب شده باشد مسیبه بیاید و بدن را از احتیاط
 فاسد پاک کند بجهت آنکه با باشد که حرکت سفر حرکت آن ضعیف فاسد نماید و در عمل
 مرضی حادث شود که تحقق بر وجه طلب باشد و بدست نیاید لکن قبل از حرکت باید که
 تجویز طلب بدن از احتیاط فاسد تحقیر نماید **و بدین** باید که قبل از حرکت بتدریج بر حالت
 سفر از چوبه و لغت حرکت و اگر سفر در آستان است بگردان و اگر در رستان است با
 خود را عادت دهد تا آنکه هیچکس از اینها و فتنه بر او وارد نشود **اما** در سفر فدا
 باید که غذای مسافر حبه مقدوره را از غذای معتاده در حضر باشد و جری چند که
 خده همیشه غالب باشد از عالم کشت و طعم مرغ چرا که تحمل سفر قوتها ضعیف میکند لکن
 باید که بدل یا تحمل حساب واقع می رسیده باشد **اما** در پراشیدن آب باید که آب

نور احوال است
 با فدا که در سفر است
 او مسافر است
 ز حرکت

هر منزل را با خود داشته باشد و باب منزل دیگر مزاج نموده بپوشد که دفع ضرر
 آبها باین نحو میشود و همچنین مزاج نمودن آب با قیاس سرکه و دفع ضرر است و همچنین
 اگر که در بی خاک خالص خصوصاً از بلد خود مسافر خواهد داشته باشد که در هر سفر
 با آب آن منزل بر سر نهد و بعد از آنکه آبش شود و بیاید دفع مضار آن آب است
 و همچنین خمر را نیز در سفر که با هر یک که باشد دفع مضار آبهای ناگوار و
 میکند و دفع ضرر آب شکر و عسل که می شود و تغییر طعم و دفع ضرر هر دو همچنین
 ضرر و دفع طعم آب شکر و عسل که می شود و تغییر طعم و دفع ضرر هر دو همچنین
 و عسل با کل با سرکه که می شود **اما** در هر یک که آب و دفع ضرر طعم
 هر گاه در طریق خوف گوی آب باشد باید فدا که احوال است که نخورد از عالم حرام
 شود و تند و شیرین بلکه هر چه بشود مجوز و کمتر از شکر است تا مجوز و در آن کتاب که ملاحظه
 بدل آب خالص بسیار می تواند شد پس هر گاه آب کم باشد قیاس از آنرا با سرکه مخلوط
 نموده همیشه که گفتم بسیار و باید در هر جا که خوف با آب باشد از هر چه
 روش و احتیاط نماید از عالم حرکت لبرعت و سخن بسیار گفتن خصوصاً با او زبانه
 و غذای حرام خوردن **اما** آنچه در دفع تشنگی است که در سفر است و نیزه و تخم
 که در دفع خستگی است و بیشتره تخم خرفه باشد که سرکه و در زمان و پیش از آن

سینه جوید و بر سینه و چینی بمالد و دغ سرد یا شاد و بآب سرد فرو رود
 و دغ تخم کدو و چینی بچکاند و پاناد و دستمارا بآب سرد که زرد و در تمام
 خشک مکنند و غذای سخت و میوه ای رطوب و غذای ترش بخورد
 تا جمال پاید **اما** تا چه سردی هوا و برف در سفر باید که قبل از حرکت از قبل
 غذای جاری بقدر اشتها بخورد و بعد از آنکه حرارت غذا در بدن تشریف
 حرکت کند یعنی در مان رابسته درود و اگر در طی مسافت سرما زود برآورد
 قدری مینویسند و خورد و اگر قبل از حرکت غذا که کرده و سرد و پاناد یا سرد
 روغن داشته باشد بخورد یا آنکه قبل از حرکت عمل را شربت کرده باشد که فلفل
 یا شاد روغن ضرر سرما میشود اما بعد از نشود و آمدن بمثل باید دفعه دیگر
 ایش زود که اول هوای یوروی یا خیزد که فرود آمده گرم کنند و بعد از
 سکون شدت سرما نزدیک تیش بود و خود را پوشاند و دست و پا را با آب
 گرم بگذارد و در زیر جاهی بسیار خوابند تا جمال پاید و نزول آب ببرد
 هوای سرد در مکنند که در باطنها و غانها و اگر در خیمه باشد و بچوب
 و مشرق و چیمها نزدیک هم و مرکب و چهار پایان نزدیک چیمها باشد **اما**
 تا بهر حفظ چشم از سرما و ضرر برف است که با چه سیاهی با خود داشته باشد

تبریز هوا

حفظ دست و پا از سرما

کن

که نظر باو میکرد و پاناد و اگر تعابا که از دم آب سیاه میبافند و مانع وید
 و رایت با خود داشته باشد و در طی مسافت در برف بروکشد البته چشم
 بهر ضرر میزند و سر زدن سنگ بچشم کشیدن نیز مانع ضرر برف است **اما**
 تا بهر سوزش و وج که در چشم با جتا رسد با هم رسد باید که گاه کندم را
 بچشم نشاند و سر چشم را بجان آن بدارند که با صلاح می آید و سر چشم را
 گرم بپوشانند و حسب المقدور دیگر در سرما حرکت کنند تا جمال پاید و اگر
 در چشم هم رسد معالج بچشمی که نکود شده خواهد مکنند **اما** تا بهر غفلت
 پاناد و دستمارا زردن سرما باید که پاناد را قبل از سوار شدن از منزل برهن
 حاری مثل روغن زیتون یا روغن مغز کرده یا روغن بادام تلخ یا روغن
 و نیکه که احسنه چرب کنند و با این کشتان را و تمام پارا پیشم نرمی بچشم
 و جوراب نرمی بپوشند و در موزه کنند و اگر در غنهای مذکوره باشد قطره
 آلوده کشند و دیگر حسب المقدور بکنند که موزه تر شود و بعد از آنکه تر
 شود اگر نوبتند آنچه از موزه از جراب تر شده باشد تبدیل کنند
 و هر گاه در طی مسافت شدت سرما اثر کند قدری مسافت را میانه بپوشند
 و پاناد از جراب بردن کرده قدری بمالند و باز برآه **اما** تا بهر چنان

حفظ دست و پا از سرما

که سر ما برده باشد چنانکه اثر سردی در بدن ظاهر شود و عکس است که در صورت
کم شود و در کس تغییر یابد و در کم کند بر وی پوشش عضو را بدین مایند و در این
است که گذارند و گاه که در راه جوشند و عضو را در میان آن گذارند با یک
شغف با حریت یا با بویه یا تخم شنبلیله یا در یک بجه که تمام مایند و در کس
آتش در بدن یا آنکه قطران بمالند و اگر در کس سبزی یا سیاهی کرد باید که آن
موضع را با قیغ برزند و در میان آب گرم بگذارند تا خون مرده دفع شود
پس کل را برین را با سرکه طلا نمایند و اگر خصوصاً سیاه و فاسد شده باشد
بر جمع لطیب جاذب بدهند و **اما** تدبیر سردی را که در کس فرود یا قبل از نور
شدن کشتی بچند روز غذا کم میل نمایند و در روز اول سوار کشتی آب دریا
نظر کنند و ریت بریا سبب یا انار یا ریسیس یا جود داشته باشد که غذا است
بجز در آنجا و آشامی ریش مثل آش سماق و ناز و ان میگرد باشد
و اگر معده ایچون شود مانع شده گذارند که بعد از آن خلط رود و کس
و بعد از آن از زوب و آشامی که کوره میل نمایند **اما** تدبیر منع تولد پیش
در بدن و جامه جامه که در زیر جامه جامه پوشیده شود اگر کتان باشد
منع تولد پیش سیاهید و اگر حیوه با آب و جن و جن بکشد و در ریسما نمایند

تدبیر سردی
طریق خاص است
نگاره و در چینه
یک کوره سردی

در کس
از کس
از کس
از کس
از کس
از کس

و در کس آید زنده پیش را می کشد و دیگر متولد نشود و اگر جامه را بدهد
کندش و ریش در بدن و چو شند با آنکه بر کس خرز زهره را کوبیده با کین
مثل روغن بادام مخلوط نمایند و در بدن بمالند مانع تولد پیش می شود
و مایند آن آب نمک در حمام بر بدن مانع تولد پیش است و حیرت است
اما تدبیر آنکه بشره از باد و آفتاب سیاه نشود و نرنگه است که در صبح
کثیرا و نرنگه و صبح عرق و لعاب بدهند و لعاب بز قطره با جمع یا
از اینها را با سینه و تخم مرغ بصورت بمالند و بعد از خورد آمدن نرنگه
بشوند **اما** تدبیر آن هر گاه حادث شده باشد است که پد مرغ
با موم بگذارند و با آرد نخود بصورت بمالند و با آب گرم بشوند **اما**
تدبیر آن ریش شدن بدن از سواری و پانا از موزه است که همین که
اثر ریش شدن ظاهر شد و عکس حرارت و سوختن و نرنگه آن صحت
او لا باید که کتان را با آب بسیار سرد با کلاب سرد کرده تر کنند و بر عضو
کمر بگذارند تا آنکه سوختن و صحت فرو نیند پس در در سنگ را
با کلاب و اگر باشد با آب بمانند **اما** نفاخت که از موزه
و کس و با افزای بهم میرسد که آنرا بغازس تا اول کوبیند باید که آنها را

نفاخت

باغی تر گمانند و بعد از آن مازورا با آب سرد بمانند و بمانند
با کفن را از نم کوبیده بر او بپاشند **اما** تدبیر دفع ترکیدن است
در پای که بجهت اختلاف بر او آید و اگر دو بخار از برای مسافر اتفاق
می افتد باید که اول از چرک خوب پاک کنند و ساعتی در آب گرم بگذرانند
بعد از آن کیترا مثل بخار سینه بر او بپاشند و اگر کرده چرک شدن
می فطنت نمایند و اگر این تدبیر نشود پدید آید از زنده و مازورا
مثل بخار سینه با دوا مخلوط نمایند و گرم کرده بر آن ترکیده بار
پرسند **اما** تدبیر آفت اشدن از نم کوب یا مینوی و صندل ^{بعضی}
رسیدن مثل گد چهار پا یا صندل و چوب و امثال آن بکنند
اگر یک از این آفات بصورتی شلی مثل سردی گاه و بقیه رسیده باشد
یا آنکه بر عضوی که رسیده باشد نشانی صد باید کرد که مواد بدن سل
بان عضو موقوف کند و صندل غلیظ تر نشود پس آن موضع را این ادویه نهاد
نمایند ماس مفسر کل ارمنی اقا قیصر سقوی باب برک مورد و اگر موضع
ضد سردی کرده باشد کل سرخ عدس مفسر کل ارمنی شبان یا شبان
سرخ فلفل با کلاب نهاد نمایند و اگر این ادویه باشد نشود بهر حال برک مورد را

باز زده تخم مرغ نهاد نمایند پنج جلیبورا باز زده تخم مرغ باز زده نیز و صندل
هر یک باز زده تخم مایلی یا دوی اینها زده تخم و اگر سبک باشد زده تخم
و ماس مفسر و اگر یکی ازین دو جنبه مافقت شود هم خوب است و اگر یافت شود
تدری می نماید معدله فرو برند و بر عضو مافقت نیز طلا نمایند و غذا ماسن مرغ
یا آش حدس بهتر ماس و آش با دم میسینند و اگر تب بهر رسیده از حیوان
پر پز نمایند و بهر حال از ترشها موات و دودغ و آب سرد بر پز کنند و ^{بعضی}
از بوی سرد می فطنت نمایند و خاکستر گرم در کیسه کرده بر عضو مافقت نمایند
و حسب المقدور ترک حرکت کنند تا تمام اصلاح آید و اگر بعد از این مدت
وجع باقی باشد زفت را گرم کنند و بر کباب بکشند و بر آن بچسبند که تمام بصفا
می آید نهش الله تعالی **اما** تدبیر جراحات که از آلات خارج مثل کار و شمشیر
و امثال آنها بر بدن واقع شده باشد این درسم است که مجرب در اسرار است
و در جهت را زود ملتئم کنند و حاجت بیج دوائی دیگر نیست و غرغریغ
پست شغال زده تخم مرغ عدوی سرد اسک چغشغال دم الاغین سه شغال
دو جز را از نم کوبیده با روغن زرده تخم مرغ مزوج نموده استعمال نمایند
دوائی دیگر که سهل الماخذ و از اسرار است و در کتب طبیه مذکور نیست برکت است

سجده را بر جبهت نهادن نماید که جرات را بچوکر آورد و پاک بکند و منعم کند
 و پس از آن که در جبهت است و اگر بر جبهه رسیده و اگر بر کتف نباشد خشک شدن آن
 نیز مؤثر است **اما** در سر و شقیصه صفی از ترش آب گرم با روغن گرم است که
 پیش از آنکه عضو آبگند سفید شود شمع بر او بمالند و لته را آب بخیج و برف
 سرگشند و برود وضع کنند با آنکه مداومت نماید یا عدس را بچینه نماید نماید با آنکه کل
 و سر که آب نماید یا آنکه صندل با قلع و کل ارغنی و سفیدی تخم مرغ بمالند
 و اگر آب که در جرح شده و جرح در پیش رو باد و اگر باقی نباشد صد کنند
 و از خوردن شیرینی و روغن جینت بکند و در مریسم صندل صفت آن است
 استعمال نماید صندل تسلیع موم کافوری از هر یک دو مثقال روغن گل
 سرخ یک مثقال و اگر نباشد روغن بادام شیرین و موم را در روغن مکه از هر یک
 نرم کوبیده اضافه نماید و استعمال کند **مرهقی** و دیگر که معده است بر هم نود
 و در سر و شقیصه جرب است و بهترین مرهم است در این آب یا بک را در آب
 آب بقدری که در روی آبک است بکند از روغن خوب بریزند چون بریزند
 و دو ساعت گذشت هم آب را بریزند بکند آب بکشند و ما بر هم زنند و بعد از آن
 نیز بکند بکشند تا بهفت مرتبه پس آن آبک را خشک کنند و با روغن گل سرخ و اگر

در سر و شقیصه
 با صندل
 قلع
 سفید
 تخم مرغ
 و دیگر

نباشد روغن بادام شیرین مخلوط نموده استعمال نماید و اگر موم کافوری در
 این مرهم نیز اضافه نماید شاید **مرهقی** دیگر بجهت سوخته صندل با قلع و تریاک
 مرد اسکنان جزا را کوبیده و از هر چه بچینه با روغن کاسه سرخ با روغن بادام شیرین
 استعمال نماید و اگر این او در بیافت نشود مرد اسکنان بسیار نرم کوبیده
 باید بر استعمال نماید باغ و جرب است نهایت اگر محل سوخته صورت باشد استعمال
 مرد اسکنان نماید که در زیر آنکه اثر شب با جوی از آن میماند و گاه باشد که بر طرف نشود
مطلب دوم در معالجه صندل چند از بعضی امراض که بدون مرهمه طبیعت
 معالجه نمود **صدف** هرگاه از سبب سخته خار جاز بدن افتاده باشد مثل
 نشستن باره رقیق در آب یا نزدیک آتش بسیار معام کرشی یا در ایام خدی
 گرم با لقوه یا با لعل خردون یا در حمام بسیار ماندن و با جلا آنچه از خارج سبب
 حرارت زیاد بر حرارت بدن شود و با عقیقار استند از ماغ و اعضای سر که سبب
 صداع کرده و در جلاش وجود یکی از اسباب مذکوره یا تقدم یکی از آنهاست
 و حرارت نفس سر و خشک اندکون بینی و تشنگی و صداع کردن گوش و تخفیف شدن
 صداع از استعمال بر ذات با لعل یا با لقوه و عدم سکنی در سر و اعتدال در
 سایر حالات بدن علاج آن نویسدن صندل و کلاب و کل منبته و کل منبته و کل منبته

و کافور و استنشاق بکلاب و بوییدن سرکه و کلاب مالیدن کل سرخ بزرگ
 بر سر و روغن تخم کدو و روغن مغشبه بادام و روغن تخم کاهو و روغن تخم
 تخم شمش و طریق ماسخن روغن سرخ است که روغن کهنه را در ق کل سرخ
 بسیار ریخته تا چهل روز آفتاب که از نه **اما** طریق گرفتن روغن تخم کدو
 تخم شمش و بادام و امثال اینها است که بر یک از اینها را که بوند و اندک
 آب گرم بر او باشد به بشا رند تا روغن بیرون آید و روغن مغشبه بادام
 که مغز بادام مقشر را با کل مغشبه تازه در کسبه کرده مکرر بمالند بعد از آن سست
 مذکور روغن بگیرند و مالیدن تخم کاسنی که بیده با کلاب و مخلوط از کلاب و
 سرکه و صندلین و آب کشنیزه آب خیار و کافور و صندل تراشده کده و خیار
 و مالیدن سسته میل زرد و آب یا کلاب سوده و مالیدن پامپا و پاشویه با
 گرم کردن و آتشیدن آب ازین و آب ریاس و آب خوزه و آب لیمو
 و بزرقطونا با عرق بید عرق کاسنی با عرق نیلوفر یا آگوی بخار ای کشند
 خیساینده و صاف نموده با شیر خشک یا شیر شست یا دوغ سرد کرده بر یک
 ازین روید و اشربه مذکور که یافت شود و خدا انار و کلاب و هند و انار و مغز
 خیار و آلوچه و کلاس و آگوی زرد و از بقول کاهو و استنشاق و خرفه و از جوی

طریق گرفتن روغن کاسنی که بیده روغن تخم کدو

و حدس و از قیما قلیه زرد شک و ترم و ناروان و آلو و سماق و لیمو و جارج و ترنج
 و ریاس و خرقه و دوغ و قلیه کده و با جلا و با جلا و در هر مکان بر یک
 از اغذیه مذکور که یافت شود و اگر سبب صداع برود باشد که از خارج سینه
 باشد مثل هوای سردی یا افتال در آب سردی یا جزدون و و یا غذای سردی
 و علات آن تقدم یک از اسباب مذکور است و کده و رت و سوس و میل
 به پس سرد سکون در در استعمال سخات باشد که باین نوع از صداع نزل
 باشد یا آنکه بعد از آن نزل بهر سه علاج است که سبب سردی با سیه و شکست
 یا کل سرخ یا خاکستر را گرم کنند و در کسبه کرده بر سر بندند و با بونه و مرچوش
 و اکل الملکت و کل سرخ و مسطوخ و در بعضی از اینها با جمیع را جوشانند
 سر را بخار آنها جازند و بوییدن شک و عنبر نافع است و غذا که میل نمایند
 و قیقه شور یا بادار چینی و پیل و زیره میل نمایند و از هوای سرد و اسهال
 در ششها احتراز نمایند و اگر سبب صداع غلبه خون باشد و علات آن
 سرخی چشمها و رخسار و زبان است و سنیکنین سرد و حبتن رکمای چسبده
 سرد میل بخواب و پری رکمای بدن و سرخی و غلظت بول و آمدن خون از پری
 دند آنها یا بویاسیر و خاریدن جا کیکه فصد و حجات و شربنی طعم دان و جلوه

که در نبرای سرخ در پیش چشم با کنگه در خارج و جو دو شسته باشد و در خواب
 نبرای سرخ بسیار دیدن علاج مختل است یا بجاست بن لکین و از دواها
 که در نوع اول صدراع مذکور شد خصوصا آنچه ترش باشد میل نمودن و بعد از خنثی
 این عین را میل کردن عیب پستان از هر یک ده دانه آویختن بسیار است
 ترسندی ده شقال شیر خشک بچین از هر یک ده شقال پوست پسته زرد سه
 شقال و اگر محتاج بکرا و عین باشد بکره چغندر یا زین عین را میل نماید
 و اگر سب صدراع غلبه صفا باشد و علائمش مجموع آن علامت است که در نوع اول
 صدراع مذکور شد سونی اعتدال در سایر حالات بدن با زردی چشمها و صورت
 و تخی و بلان و التماس و خشونت زبان و چو با بد استهلا و زردی و رقت
 بول و تخیل جزای زرد و شلما و در خواب دیدن زردیها و شلما و پیش علاج
 مجموع آنچه در نوع اول صدراع مذکور شد درین عین را خوردن عیب پستان از هر یک
 ده دانه چ کاسنی شاهره شحم کاهو از هر یک ده شقال تخم کشیزه کفکمال شیر خشک
 با بچین از هر یک ده شقال و بعضی شیر خشک و بچین شربت مغشای با شربت
 میوه از هر یک چهار شقال میسر دهند داخل نمود **طریقی** ساشن شربت مغشای
 و میوه فرانت که کل هر یک از اینها را بچین شده و صاف نمایند با سه دانه

صفت
 زردی

آن شکر صاف کرده بقوام آورند و روز بعد این مسهل را میل نمایند کل
 کل سینه فرسا بهتر است که جبارتی عیب الثقب از هر یک ده شقال عین
 پستان از هر یک ده دانه آویختن است و ده پوست پسته زرد سه شقال
 اجزاء بچین شده و صاف نمایند و با شیر خشک و بچین و فلو رس خا بچین از
 هر یک ده شقال روغن بادام شیرین کفکمال میل نمایند و اگر از یک مسهل دفع
 نشود همان عین اول را روز بعد و بعد از آن با زهر صمغ را تا قطع ماده شود و با
 از انواع مذکور صدراع که تیب باشد ترک میوه را لازم و دهند و اگر سب صدراع
 بجمادات معده باشد و علامت آن است که شدت و ضعف صدراع تابع حال
 معده است اگر قوتهای معده بر جای خود است صدراع تخفیف دارد و اگر
 در هضم یا با ر قوتهای معده است شدت میساید و با بچین و بچین بسیار که بچین
 با خوش در معده است شدت نمایند و هرگاه حال معده و جری طبیعی است
 ساکن سینه علاج آنچه درون اطراف صغیرت بقدر سه شقال با چهار شقال
 در آخرت و حوزون آله پرورده یا با شیر یا مصلک بچین هر جزای و اگر
 بسیار صغیرت باشد بقدر یک شقال نوشته روی سندی بر روی غذا میل نمایند
 و مرعات حال معده نمایند و اگر غلط قالب در معده نمایند بقدر یک شقال

صدراع
 هم

۱۹
نصف اول
در سردی

ایایج فیقر با دو مثقال طریقل صغیر سیل نمایند و اگر کرمج بکوار شود کبود
در میان بهمان دسته سیل نمایند **طریقی** ساشن طریقل صغیر پوست بیلید
کباب پوست بیلید آله مقشر بیلید سیاه اجزای برابر کوبیده و بره غن بادام
شیرین چرب کده با دو برابر مجموع عمل کف که شده بقوام آورده برشته **اما**
ایا طریق ساشن خوش دار و کپش اطبا معرفه بچون مضمج این است و
کل سرخ شش مثقال سعد کوفه مثقال قرقط صلیک اسارون سیل طیب
در چینی از هر یک مثقال قاقه صغیر کوبیده زرب سیاه جوز بواقره زعفران
از هر یک دو مثقال آله مقشر نوذ مثقال قند و عمل از هر یک برشته و مثقال
آله را در شیر کاه بچینند و با آب بچشانند تا پخته شود پس از پشت غربال
پرو کنند و قند و عمل را بقوام آورند و ادویه را کوفه و پخته با آله مخلوط
نموده با هم برشته **اما** طریق ساشن ایایج فیقر امصلی سیله در چینی سیل
طیب محمود میان حب میان اسارون مغز ان از هر یک یک مثقال صبر صغیر
شازده مثقال اجزای را کوبند و با هم مخلوط نمایند این است آنچه در معالجه
بعضی از انواع صداع متوان چنان نموده و بکرات انواع مراجع بطیب است
فراهمه کامر که عبارتست از فرو دادن فضول رطبه و مانع است از زاده شدن

نصف اول
ایایج

باصلت با بکشتن آن فضول است با بعضی مجامد مثل سینه و کوش و چشم و غیر آنها
سبب آن اگر که از اسباب سخت خارج است از عالم نشستن در آفتاب زیاد
در آتش یا غیر اینها در آنچه در نوع اول صداع مذکور شد علامتش تقدم کس
از اسباب مذکوره است و علامتس و سازش مذکور است و صحت و وقت آنچه
سیلان نمایند و سرخی چشمها و بار عملا تا که در نوع اول صداع مذکور شد
علاج اگر علامت غلبه خون باشد چنانچه در صداع عمومی مذکور شد قند
با حیات میان شازده اگر علامت غلبه صفرا باشد چنانچه در صداع صفرا
مذکور شد دو روز این را میل نمایند عتاب و سیستان از هر یک ده دان
بهدانه دو مثقال شیر تخم کشیزه یک مثقال خاکشیر سه مثقال شربت بنفشه شش
و اگر همین مضمج را در عمومی نیز بنمایند مانع است و تا سه روز در چوب و بوی
و آب سرد و ترش استرژینسید و اگر تب باشد از خوردن گوشت هم اجتناب
و غذا آتش هاضم باقی ماست و چلاد و زرد و تخم مرغ میل نمایند و اگر ماده زیاد
باشد مسخ از بنفشه بنفشه زعفران القاب خمازی چ کاسه شاهزاده از هر یک دو
مثقال عتاب سیستان از هر یک ده دان و تخم شیرین است از هر یک سه مثقال
فوسس اجزای چندی در مثقال روغن بادام یک مثقال سیل نمایند و بعد از چاه

شربت کامر

شربت خشک است که با آب میخوردند **طریقی ساخته**
 شربت خشک این است که صند دانه خشک با پوست و تخم را با آب باران
 بچینند و بعد از ده روز بچینند و صاف نمایند با قند سفید چهارم
 لجه ام آورند و صفت جرب زرد جرب است ناشسته صمغ عربی رب موس
 تخم خشک اینون از هر یک تخم شقال کثیرا بدهانه از هر یک دو مثقال عطران
 نیم مثقال بالباب بر قطونا جرب سازند نخود و کزک نیز جرب است ناشسته
 رب موس صمغ عربی رب لاج زعفران اینون تخم کاهو مقشره زرد لاج چهارم
 مساوی جرب سازند و شربت شقال در زرد کور شود و در زرد کاهو زرد کاهو
 خوردن ترش جرب است در قرن بجام معتدل در بچین آب میخورد بر سرانخت و
 جرب کردن مغز سرد اندرون بینی بروغن که در روغن تخم کاهو و روغن تخم
 خشک و روغن بقیه با دام باشد مناسب است و اگر علامات غلبه خون و صفرا
 نباشد تا اینجی است که مذکور شد سولای قند و خوردن سبیل و اگر سبب زرد بود
 خارجی باشد مثل رسیدن هوای سرد یا اعتسالی در آب سرد و علامتش تقدم
 یک در سبب مذکوره و کدورت حواس و امتناع از مسخات بالفعل و عدم
 حرارت باوه و عدم سوختن اندرون بینی بلغم بینی که در نوع اول مذکور شد سبیل

شربت
خشک

علاج

در هر از مثل نوع اول نگاه دارند و سر را پخته بپوشانند و اگر سبب گرم
 در کینه کرده بر سر نه نه مناسب است و در این نوع اگر آنچه دفع شود
 غلیظ باشد و دفع نیشده باشد بوییدن سیاه بچه در سر که چنانچه مناسب است
 و اگر لطیف باشد در این نوع از زرد خوردن ایاج فیهرا یا اطرافل مناسب است
 خصوصاً هر گاه غلبه رطوبت بر مزاج و بلغم یا معده یا مقام بدن باشد و خوردن
 اطرافل صغیر در انواع زرد نافع است **در چشم** که از اطرافل طهارت میکنند
 و آن جبار است از درم طبقه طنجی که طبقه حموضه از طبقه چشم است یعنی آن گوشت
 سفیدی که در چشم مد رنگ میشود هر گاه درم کند از راه دیگر بویید و غالباً کلکها
 نیز پیش رکت و درم میکنند **سبب آن** اگر خون باشد علامت شدت سرخی چشمها
 و بر زرد گرم و پری و جند که رنگها بسیار چرک آمدن و سایر علامات
 غلبه خون چنانچه در صداع رموی مذکور شد علاج تصدیقان و حاجتین
 شانه و خوردن مبروات مثل شیره تخم کاهو دو مثقال شیره تخم کثیر کیمیا
 شیره عناب ده و آنه لعاب بر قطونا کیمیا شقال فاکیر سه مثقال شربت بقیه
 با شربت سولای از هر یک سه مثقال و اگر درم و وجع شدت داشته باشد این
 عین یا میل نمایند تا هسه غلبه الشعب بچ کاسنی کل بقیه کل بنویسند

دو مشقال غناب سه پستان از هر یک ده دانه آلو بخارا سمیت دانه پوست
 بیلید زرد سه مشقال شیر شتر بز چمن از هر یک ده مشقال و اگر محتاج بکرازی
 باشد پهن عین را کر رسیل نمایند و هر یک شب نه یکشب در وقت خواب
 سه مشقال اظرفیل صیغره فرورند و غده اماس برنج و آتش کدس و پسته کاش
 و چلا و باز ده تخم مرغ و نوقه و روم و وج کون تمام بپزند و در آب
 صندل سرخ پوش در بندی حوض که افیون با آب غناب العلب و آب شتر
 سبز و آب گوگرد و آب خیار هر یک که باشد در چشمها جوی که با درون
 چشم زرد و نمالند و بعد از چشم با پهن آرد و صبر سقوی مرکب رغووان
 نمایند و زرد تخم مرغ شهاب بر شتر چشمها نماید و جری با درون
 چشم داخل نمایند مگر سفید و تخم مرغ و بعد از آن با زرد قطونا را با یکدیگر
 و صاف از او چشم کرد بچکانند و اگر سرد خرم سبب بتنه با با سفید
 تخم و بعد از آن در چشم بچکانند و بعد از چهارم بعد از خجاری تیشیز که از او
 حرف چشم گویند هر سه یکجا نشاندند و عوام بجا نشاندند و صاف نمایند و با
 تخم در شیشه کرده بر هم زنند و یکم در چشم بچکانند که در سگین و وج جربست
 و اگر وج شدید باشد مشایف عین افیون را با سفید و تخم مرغ و شیر و خرما
 با

بکریه

سایه در چشم بچکانند **طریقی با سفید** این سفید اب قحش
 مع عربا حشمال افیون کبر از هر یک کفاله هر از روم گوید با سفید و تخم مرغ
 سرشته فیلد نموده بهر اندازه که خواهد بود با صفا صفا صفا نمایند و بعد از آن
 وج و کندن سرخی این زرد استعمال نمایند از زرد تخم مقرر شده زرد
 اجزای مساوی و بعضی بدل زرد قطونا در زردستان نبات بچکانند و این زرد را
 زرد پهن و چهار زرد و زردوی سفید **طریقی استعمال آن چنانست**
 که قدری از زرد اب و انگشت بسام و بسیار بکریه و به یکجا بپاشند و چشم را
 که زرد و بعد از آن آب آمدن تمام شد چشمها را بچکانند و اگر سبب و مد صفا
 علامت است که زرد و سرخی و آمدن حرکت در عین اب کمر است و در دو
 و التیاب خیر است و سایر علامات بل صفا چنانچه در صفا صفا ای مذکور شد
 موجود است علاج همان چری است که در زرد و موی مذکور شد غیر اینکه در دو
 صفا از جانب قنطیر کنند و در صفا ای از طرف وج بزرگ در دو
 قابل محتاج بفضله و کرم شود و این اوم را از جانب وج باید کرد و در صفا
 یکفضله کافی است و احتیاج با شستن سسل در صفا ای شتر است و همچنین
 احتیاج برودات و اگر صفا بچکانند سسل است و در دو صفا ای بقدر دو

سفید
 سفید
 سفید

طریقی
 سفید

صفت نیش

با شربت در شقال و آب گرم بعد از کسی که در دمووی مذکور شد مذکور است
و سایر تا این تا آنجی است که در دمووی مذکور شد **وصفت** قرص نیش این است
کل نیش در شقال و روغن کاسخ نیش شقال رب سوس کبر از هر یک دو مثقال
تر به روغن بادام چرب کرده و پوست از آن رسیده و نیش شقال مقوی است که در میان نیش
و نیش کوه که در زیر کمر کم باشد جای که نیش باشد نیش کوهی که نیش شده باشد نیش
بر آورده باشد نیش کوهی که نیش در شقال اخیرا که بیده قرص سازند **در دمووی**
اگر سبب آن نیش باشد و علامت آن است که در صداع دمووی و درد
مذکور شد علامت آن است که در درد دمووی مذکور شد و نیش شقال و صفت
میان شانه و چکیندن پیرا شتر و سینه و چشم مرغ و لعاب بیدانه و لعاب
قطونا و در کوش و اگر وضع نیش باشد شیان امضای نیش را با سینه چشم مرغ
رسیده و بچکنند و با نیش که این را با آب حل کرده بنشیند که آن آوده در کوش کوش
و صندل سرخ و صندل و پودش در نیش و شیان و کافور با آب کوشینتر
شیر یا کاهو یا خیار یا کاسنی یا کونار یا صندل یا صندل یا صندل یا صندل یا صندل
و اگر صفت نیش و علامت آن نیش است که در درد صفراوی مذکور شد و علامت آن است
علاج در دمووی است که نیش چینی میرات و مسهل شربت و اگر در دمووی

در کوش

نیش

نیش باشد استساج و صفت نیش و سایر تا این تا آنجی است
که در در دمووی و دوا و غذا و نیش است که در درد صفراوی مذکور شد و در
انواع در دمووی روغن کاسخ نیش را با سوس کبر بر سر که بچکنند با سوس کبر بر طرف
شود و روغن مابنه و آن روغن را در کوش بچکنند نافع است **نیش آمدن نیش**
که آنرا لعاب البهار جاف گویند ما در اسکندریه جدا فرط برسد و از آمدن خون صفت
بهر شد مقرر علاج نماید پس اگر سبب آن صفت خون باشد و علامت آن است
نیش صفت نیش چنانکه در صداع صفراوی مذکور شد و صحت و حرارت مزاج وقت
خون علاج نیش صفت نیش و خوردن بر دوات چنانچه در دفع صندل مذکور شد از دوا
و غذا و بعد از نیش و تبریم که باز با فرط می آید و با نیش در نیش آب بسیار
برسد و نیش و برف بر میان سر و پش بقدر طاقت و نیش باز و در نیش
نافع است و آب نیش تر را با آب سیرکن لایق را با کافور و کافور در نیش چکنند
یا کافور مذکور است که در صبر و املا چون شب میگذرد از نیش کوهی که نیش
در نیش نیش کافور را با آب نیش تر یا آب برف یا آب نیش را در نیش چکنند و کل
خطی را با سوس کبر بر سر نیش نمایند و اما نیش نیش بسیار سرد و نیش در آب بسیار سرد
اگر هو بسیار سرد باشد نافع است و اگر سبب نیش بسیار سردی خون در بدن باشد و

علامات غلبه خون است چنانچه در صداع دموی مذکور شد و با فراط آن خون غلیظ
 ضد فیضال و حیات میان شان و سایر تدابیری که در نوع اول مذکور شد و خوردن
 نوع ریش بسیار نافع است و در آن نوع حبیبی جفده و حیات بیشتر است و در
 نوع اول حاجت بمردهات **در مری و دندان** اگر سبب آن حرارت باشد غلبه خشک
 غلبه حرارت چنانچه در انواع صداع مذکور شد و اینکه وجع بآب سرد در درون گوش
 ساکن شود و اینکه غایب باورم بن دندان باشد و اگر درم باشد با سرخی و شدت
 حرارت بن دندان باشد علامت ضد فیضال و حیات بعد از اینها ضد چهارک
 و تیرید بمردهات دو اینه و قدایه چنانچه در صداع مذکور شد و اگر حقیقتی مسهل باشد
 مسهلی که در صداع صفراوی مذکور شد سبب است و سرکه و کلاب بل با هم ضم نموده
 در دم من کفاده اند و اگر وجع شدید باشد اندک کافور نیز با سرکه و کلاب بل ضم نماید
 و اگر وجع آریتمیکین باشد اندک امون انرم ساینده با روغن کل سرخ ضم نموده
 در دم من کفاده اند و اگر سبب در دندان غلبه رطوبت بود بپوشه تمام حشمت
 وجع است و سکون با شیا عاره و اینکه درم و سرخی گوشه بن دندان باشد
 و سایر علامات غلبه حرارت منقود باشد علامت حشمت خوردن اطراف صفت تا اتمام
 اطراف و مضمضه کردن بیکه که بوند و عاقرقاری آن جو شاییده و صاف نموده باشند

سوزن و صورت
 و سایر علامات
 غلبه

در کوفت

و اگر فضل را بجز باشند و صاف نمایند و آب آزاد در دهان کفاده اند نافع است
در مری و دندان اگر با علامات غلبه خون شد چنانچه در صداع دموی مذکور شد
 علامت ضد فیضال و حیات و ضد چهارک و تیرید بمردهات دو اینه و قدایه
 و خوردن مسهل صفرا چنانچه در صداع مذکور شد و بجهت آنجا درم گسیه اتم سرد
 با دام شیرین معشر از هر دو پوست بوجوبه سریش چ صلیب کل خطی بعضی از آنها
 نرم کوبیده باشند و اگر بسته تر بندی را با اینها ضم نمایند زود تر بفرج شود
 و کافور کبود را اگر نرم کوبند و باورم بن دندان بپوشند زود تر بفرج شود **در مری**
کوشش و دندان اگر با علامات غلبه خون باشد چنانچه مذکور شد علامت ضد فیضال
 و حیات میان شان و ضد چهارک و تیرید بمردهات دو اینه و قدایه و خوردن
 مسهل صفرا چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد و اگر علامات غلبه خون و صفرا
 نباشد حبیبی جفده و مسهل نیست سماق را در کلاب بنیاییده که در مضمضه نمایند
 و پوست هلیله زرد و ناز و فوفن بر یک را نیم سوخته نرم کوبیده و توپای سندی
 کل از سنی این مجموع را با آب کشیز با آب کوسنی نیز با آب که در آن سماق خشک
 کور بن دندان را بپوشند و در وقت خواب این دو اما را بپوشند طباشیر
 تخم کشیز که با زرد سن دم الاغ بن کفاده و فوفن تخم کل پوست درخت زرنک و کافور

و اگر مجموع این ادویه یافت شود بعضی از اینها کافیه است و اگر با اینها علاج شود
 و گوشت بن دندان فاسد شده باشد گندم زرد و نند مدح دم الاخوین که گندم
 ایرما که پنج بقیه جلی است این اجزا را از هم کوبیده با سرکه غسل نموده فرصه
 در وقت حاجت بنامی و در آنجا پاشند **دیلمی** ساختن سرکه غسل است که حاصل
 با کار و چوبازره ریزه کرده با برابر سرکه خوب در ظرفی کرده تا دو ماه و الا قبل از
 در آب که در آن پس صاف نموده استعمال نمایند و اگر سرکه غسل بهرینه همان ادویه را
 با سرکه بجا استعمال نمایند **خاق** که از ادویات در دگرگو میسند چارست از درم
 اعصابی اند و با پر و لا حسن بسیار درم که خون باشد **علاش** سرخی است که در
 و پری که با شیرین طعم در آن و سایر علامات غلبه خون چنانچه در صداع و موی مذکور شد
 علاش ضد قیال از جانب لغت ذرک شیرین و جوی و خوردن برودت و دانه و
 چنانچه در درم مذکور شد و بعد از ضد مضج و سبیل جوی که در صداع صفراوی
 گذشت و اگر قصد کفایت کند اعاده ضد از جانب موافق گنبد با حیات میان شده
 و اگر بعد از ضد اتقاد موافق این ضد گنبد است از خوردن سبیل است **علاش**
 جناب ز پیخ کاسنی بهرینه ذرک میند کل خطمی از هر یک دو مثقال عنایت سبیل
 از هر یک پانزده دان بریزه جو مشراب چند روز هر یک مثقال شربت بر چنین موی چنانچه

کلیه
عقل

ادویه

از هر یک ده مثقال روغن بادام شیرین چغندر کت طعام نیم مثقال در سه
 و صد یا پنج و صد لعل آورند و صد اول آب کت و روغن بادام و دهانت که
 سایر اجزا و آب چغندر در دهانه آخر در است اغوز بهر که و کلاب یا کشته
 بر یا آب کانه بر یا آب توت سیاه و عنب الثعب و عدس و جو مقشر
 و گل ز فارت و پوست شمشش و تخم کاهو و تخم کیشیزه سابق هر یک که یک مثقال
 مناسب است و بعد از ضد و اندک سکون و درم و روح ترشها را از زهر
 غوزه اخراج و فلوس خیار چیز اضافه نمایند و در خارج نهاد شیرین کوبیده
 مناسب است و اگر درم از خارج ظاهر باشد و بعد از ضد معلوم شود درم
 جمع شده و منجر می شود غرضای مذکور را لعل آورند و کیشیزه و اسفنج تازه
 با شیر کاه و پنجه نیم گرم نهاد نمایند یا الک کل خطمی کل بقیه بزرگ میسند
 مر و کثیر اجزای با شیر کاه یا آب اسفنج یا آب برک یا رنگ پنجه نیم گرم نهاد
 و هرگاه قریب با پنجه شده بسته تر نهی کوبیده را اضافه نهاد است **علاش**
 شود و بعد از پنجه همین نهاد را استعمال نمایند تا از چرک پاک شده شود
 و اگر سبب درم صفرا باشد علاش شدت و ج و عطش و خشک و تخمی دان
 و سایر علامات غلبه صفرا است چنانچه در صداع صفراوی مذکور شد علاش به

صفحه ۱۰۱

علاج خنق و سوزش سوزی که یک ضد در این نوع کما جفت و جفت بر او
و سملات صغرا در این نوع پترت و خوردن ما ایشیر با کجین بیشتر
نیو فرماست **طریقی** ساضن با ایشیر است که ده شقال جو
پوسته را با دویت شقال آب با شسبار طایمی بچربند تا نصت
شقال آب با نذ پس صاف نموده هر روز بهت شقال از آن را با ده شقال
کجین ساده با ده شقال شربت یوز با شت شقال شربت بنوشند
و سردت و منفع و مسهل و مغز و سا برتد ابرنجی است که در دمو می مذکوره
و درم خارج کلور اگر نخوهند که منجر شود با بدن فلوس خیار چتر و روغن
با دام تخیل درم سبنا به **سرفه** که آنرا ابرف اطبا معال میسند و آن
حرکتی است از سینه و شش که بسبب آن دفع نموانی از خود می کند بسبب آن که
ماده حاره باشد که از دماغ پیش و عضای سینه بر میخیزد علامت شش خراش
یعنی بر فز چتری دفع نموده باشد و ای که سرفه در شب پتر باشد و در شش با شش
کلور و عضای سینه علامت است که منع زول ماده شربت شش ناید و از غری
و چرب و ترش و آب سرد اجتر از نمایسند و اگر شربت شش را با لعاب مهدانه
و قطونا و شیره تخم که و شیره تخم کاهو و صوف معال میسند بهتر است

طریقی

ع

صفحه ۱۰۲

طریقی ساضن صوف معال این است تخم صنف شکریقال از هر یک شقال
نشسته صغ عربا از هر یک دو شقال و غیرت رس نابت صنف از هر یک یک شقال
نیم اجز را از هم کوبیده صوف سازنده هر روز سه شقال شربت شش
با یک شقال این صوف با لعاب شیرا که مذکور شد میل نمایند و اگر شربت شش
میسر نباشد هر روز سه طرف آخر روز بعد از یکیش افزون فرورند و در شب وقت خواب
این حب را در دهن نگاه دارند نشسته کیز اصمغ با کل ارضی از هر یک دو شقال
سفرنا بام برشین با قلا مشتر تخم شش پوست شش از هر یک یک شقال اجزا
از هم کوبیده با لعاب بز قطونا حمای من بعد نصف نخودی ساضه کره در دانه
نگاه دارند و اگر سبب سرفه حرارت مزاج شش و قلب خون باشد علامت شش نفس است
و تشنگی و سرخی رنگ رده و سایر علامات غلبه حرارت بر مزاج چنانچه در انواع شش
علامت ضد بسین و خوردن هر روز سه شقال ما ایشیر با سه شقال شربت شش
و یک شقال صوف معال مذکور و لعاب مهدانه و بز قطونا و اگر بعضی در تیرید رقع
و در روز این صنف را میل نمایند عناب پستان از هر یک ده دانه خبازی مهدانه
از هر یک سه شقال شیره تخم که و تخم کاهو از هر یک دو شقال شربت شش
صوف معال مذکور یک شقال و در سیم این صنف را میل نمایند عناب پستان از هر یک ده

صفحه ۱۰۲

حرارت

صفحه ۱۰۲

دانه بختیسیله در شحم غلیظی نیازی عن العلب از هر یک ده شقال شربت
 بزنجبیل از هر یک هشت شقال فلوکس حیا چنبره ده شقال روغن بادام شیرین
 یک شقال و اگر محتاج بکرات سهل باشد کرات نماید و غذا آتش قهیر شود با بزرگیه
 چلا و جلا و زرده تخم مرغ و بهتی ماس مفسر مایه بادام و شیر شمشاد
 و اگر سبب سرفه ماده رطوبتی باشد که شربت بجا باشد عاقل این است که آنچه
 سرفه و غش و کمال غلظت داشته باشد و عدم علا تا شبح حرارت عاجز خوردن
 شربت زرفا است با عاقل جلد و بزرگ و بهدانه **دوسرین** ساخن شربت زرفا
 این است زه فایس پسیا و شان اصل سوس از هر یک هشت شقال شمشاد
 شحم غلیظی نیازی از هر یک چهار شقال عاقل سربستان از هر یک ده و از بجز زرد
 بیت دانه اجزا را بجا باشد و صاف نماید و با چاه درم شکر بقوام آورند
 و هر روز چشمال یا بخت شقال ازین شربت را با عاقل مذکوره میل نمایند
 تا ماده چسبه شود و وضع شود **ضعف قلب** باعث بار رسیدن بخار سودا و
 بقلب و مانع میشود بود پس هرگاه مزاج و احتراق صغیر باشد عاقل شمشاد
 غلبه صغیر است چنانچه در صداغ صغیر اوی مذکور شد عاقلش خوردن شربت
 سبب شربت ترنج و شربت لیمو و شربت لیمو و دودک و شربت لیمو و شربت

شربت زرفا

بهرت

دوسرین ساخن اشربه مذکوره این است که آب بریک ازینهار اگر شسته
 باشد آن قند یا نبات یا شکر صاف بقوام آورند و از غوره و ترنج اگر شربت
 پیش از شربت کنند شاید و مایه صندل سیند با کلاب بر عمل قلب و خوردن
 مضرعات بارده مثل مفرغی که صفت آن این است و قبل از اجزا و کثیرا
 شحم خرفه ده شقال تخم کثیر کلک و زبانی از هر یک هشت شقال صندل سیند ده
 طباشیر ذوق کل سرخ از هر یک هشت شقال با شربت سبب اگر نباشد شربت با
 یا قند و در برابر اجزا بر شند و از ده شقال با چهار شقال با جوق سبب یک
 و تخم ریحان و قند و مدد به تنه پس نمایند **مفرغ** و یکرا قوی از اول
 اجزای مفرغ اول با جفا فرود آید تا نفعه که با ارسیم مفرغ زرد یک است
 شحم شمشاد سیند از هر یک ده شقال مغز سیل ده شقال بودی سرخ خود قوام
 بهمن سرخ و سیند از هر یک یک شقال عنبر نیم شقال و روغن فلفله یک شقال
 اول با در برابر اجزا شربت سبب یا نبات یا قند بقوام آورند و بر شند و اگر چنانچه
 با شقال سیند یا **مفرغ** و یکرا قوی از ده مفرغ مذکورین مشهور بمفرغ
 یا قوی که اگر طبیب اتفاق داند که در کتوت قلب و دماغ که با حرارت مزاج با
 نظیر مذکور و صفت آن سرور آید تا نفعه شش شقال بد چهار شقال کل تخم و ک

شربت
مفرغ

باشد کل دستا دو شغال شیر خشک سه شغال شمش کل سنج سه شغال
 ساج بند می زرباد درون عقرب از هر یک یک شغال عود هندی سه شغال
 پوست برنج سه شغال کاو زبان کیلا سه شغال بادرنجوبه همین معینه
 از هر یک دو شغال بود چینی تخم کاس از هر یک سه شغال کاو عقرب آب
 از هر یک دو شغال سنگ نیم شغال ابریشم سه شغال آله مقشر پوست طیله
 کباب از هر یک سه شغال قد معینه و برابر اجزا کلاب شرب سبب آب
 اندین شربت بر از هر یک بیت شغال قد و شربتها و آب با زرد القوم
 سیارند و اجزا را آسیاده و گو بیده و چغنه با هم برشته و از یک شغال تا
 دو شغال میل نمایند و اگر بدون تقیه بدن این تدایر مانع کنند اول بدین
 تقیه از صفا کنند و بعد از آن مداومت باین مضرعات نمایند اما تقیه
 باین نحو نمایند که سه روز منجی از کاو زبان بادرنجوبه تخم کاسنی کل ملو قریب
 شایسته خشک از هر یک دو شغال شربت با تخمین از هر یک ده شغال کل
 و در ریشم قرض نبش سه شغال و تخم غازیون نیم شغال حب کرده فرو برند
 و از عقیان همان منجی مذکور را با سه شغال پوست بیله زرد و دو شغال کل خشک
 دو و شغال اخیون و باز ده شغال ترندی طبع داده سیله نمیند و خدا در روز

صفت شربت
 از زرد کورند

سه شغال خود آب و در روز منجی قهوه شور با سیله نماید و اگر یک سه شغال کفایت کند
 کز آفرینند تا بدن را از احتیاط مانده پاک شده مقویات و مضرعات مانع قند
 و اگر با حرارت مزاج آثار غلبه خون ظاهر باشد و عاشر همان است که در صد
 و موی مذکور شد فصد با سیله از دست راست بکنند و اگر کفایت کند فصد
 با سیله از دست چپ بکنند و اگر بعد از فصد جتیح مسهل باشد جوی که در فصد
 اول مذکور شد منجی و مسهل میل نمایند و بعد از آن از مضرعات مذکور کباب
 نمایند و اگر ضعف قلب با حرارت مزاج باشد کباب غلبه بروت از پانچ
 قاروره و پانچ لون بشره و اشعاع صمغیات ظاهر باشد علاج آن خوردن
 شربت کاو زبان و حوق پد سنگ و تخم فرنگک است و مضرعات حاره و مضرعات
 قریب بجهت ال باشد مثل منجی یا قوی که در قسم اول مذکور شد و منجی مشهور بود
 المکث حلو **اقاطرین** ماضی شربت با آب است که کاو زبان کیلا سه شغال کل
 کاو زبان ده شغال بادرنجوبه ده شغال اجرق بیسک و اگر باشد در این معینه
 و صاف نمایند و با بخار درم قد معینه بقوام آوند و اگر خواهند در قی طلاء و
 نقره و حوض افاضه نمایند و اگر اجزا را در آب سبب بخینند بهتر است **اقاطرین**
 ماضی دو المکث حلو زرباد و درونج از هر یک یک شغال سرور بد بسد کمر با

صفت شربت
 از زرد کورند

صفت شربت
 از زرد کورند

ابریشم مفرق از هر یک یکسال و نیم همین سرخ و سفید مایع بند فی سبب طیب
 قاعده قرض مندی بهتر باشد از هر یک چهار دانگ در تخمیل در فضل از هر یک
 دو دانگ شک یکدانه و نیم اجزا را کوبیده و چغندر باد را برابر اجزا عمل
 شده که آنش ندیده باشد برشته قدر شربت از کبکبال آرد شغال و اگر
 این نوع احتیاج مصل باشد در مضعی که در نوع سابق مذکور شد بوضوح
 اسطوخودوس و رسیا و شان اضافه نمایند و بدون شربت و سبب طیب
 فیقره کبکبال و نیم عاریقون نیم شغال حب کرده فرو برند و از عقیق که
 مضع را با مضافه عقیقون دو شغال میل نمایند و اگر نیکوار باشد مکرر نمایند
 احتیاط فاسده شده مفرغات و مقویات بیشتر چینی نهند که در کرم چون مباح
 یافت شود در قلع امراض سودا و ریاضه صافیه قی و مایع بیدار در اگر
 نافع است باید که در روز سهیل بعد از شغال با تخم شغال ازین معجون فرو برند
 و اندک آب گرم از عقیق آن برشته و صفت آن بلیه سیاه پوست بلیه پوست
 طلا کباب اول معتبره عقیقون از هر یک ده شغال بیاض اسطوخودوس تربید مندی از
 هر یک تخم شغال عاریقون سه شغال لاجورد بجز از می از هر یک دو شغال تقریباً
 شغال اجزا را کوبیده و چغندر باد را برابر مجموع عمل صاف بقوام آمده برشته شربت

احتیاج

بعد از شربت

۳۸

باد بجزیه که صفت این است تخم کانه تخم فرنگک تخم باد بجزیه از هر یک ده
 شغال کاو زبان کیلانا کل کاو زبان را در مایع نیشه اصل سوس از هر یک سه
 سه شغال رسیا و شان بیاض عقیقون از هر یک تخم شغال باد بجزیه نه شغال
 در کباب و عرق پد شک و آب سیب بچینانند و بچشانند و صاف نمایند و با
 یا شکر صاف کرده بقدر یکصد و چهل شغال بقوام آورند و سه روز بقدر
 ده شغال عاریقون کاو زبان تا هزاره روز میل نمایند که نافع است بجله شربت
 باد بجزیه و معجون نخل و مفرغ با قوه نفع آخر که در نوع اول صفت قب مذکور
 شد در اگر امراض و انواع صنف قلب و مایع نافع است **هیضه** عبارت
 از حرکت سواد فاسده بدن مفرغ بعضی بطریق و بعضی بطریق سهیل شدت
 و ضعف و بیش فاسد شدن غذا است در معده با همبستارضا و غذا مواد عارضه
 که در بدن است بزهر که سیاه و میل بدیع می کند لهذا شدت و ضعف رسیا
 قوه سهیل با هم و دل بر بجزیه و تشنگی و گاه باشد که در معده و کرب و قی
 و اضطراب نیز باشد و گاه باشد که است و پاسد شود و برودی لاغری در صورت
 بهر سه و چینی کشنده شود و شقیقه سه روز و سیاه باشد که بعد از سه روز
 شود علاج این است که آب گرم بجزیه که در خوردن آن دمان و کلوسوز و کرم سیاه

۳۹

تا جمع شود فاسد تقیه و اسهال پاک شود بعد از آن بعد از شش ماه
 و کلاب سرد بیاشامند و غذا نخورند تا وقتی که خواطر جمع شود که معده پاک
 شده است و بعد از آن شربت ناز معنی یا شربت باریاب یا شربت
 انار ترش یا کلاب بیاشامند و اگر اینها نباشد باز در آن را با کلاب
 کشیده با بلبل یا بیط یا شیر بوش یا آب بر دو آب سیب و آب انار
 با بلبل بوشند و اگر بجهت غش و سردی اطراف و متوسط بفرساید که
 مشرد و بیطس یا باریق خازوق هر یک که باشد بعد از دو و آنک با کلاب
 با کلاب بوشند و این ضماد را استعمال نمایند عصاره تخم ایتس اقیاقیا
 سابق کلنر کل ارمینی صندل سفید پوست انار آرد عدس آرد جو هر یک
 کو بیده با آب برک مورد با آب برک و سیب یا کلاب بر روی معده ضماد نمایند
در طریقی ساختن شربت ناز معنی آنست که آب انار ترش و شیرین بر کپز
 اند هر یک چهار مثقال و آب نفع تازه هشت مثقال با جوی قند که چاشنی
 آن زیاد نشود بقوام آورند **در طریقی** ساختن شربت به آنست که آب
 ترش و شیرین را سه وی کرد با قند سفید نصف مجموع بقوام آورند و رب
 درت به و هر یک از اینها با آنست که آب هر یک از اینها را بچوب کشند تا برسد

شربت ناز
 معنی شربت

به وزن اسکه شیرینی داخل نمایند و غذا بعد از فرو بستن و کباب اسهال
 با جلا و یا با جلا بجزند و اگر غش و سرد شدن دست و سایر اعضا
 که مذکور شد هم رسد بر شکر را کباب کرده آب از آن بجزند **در معده**
 که در عرف عام در اول سیکوت که محل آن پایین استخوان سینه است
 تا ناف سبب آن که در مجن صفر مجده باشد علامت شش و تعج و مان است
 و تشنگی و تهوع و صفرا و زردی یا سبزی و تعج آنچه یعنی دفع می شود و بد است
 و سایر علامات فله صفر است آنچه در صرع صفراوی مذکور شد علاج اگر اول
 بر سر زدن و غش کردن شدید باید اعانت برده نمایند که مواد صفرا و این
 طریق دفع شود و این نمک که بکچین ساده با آب گرم و کت بیاشامند و کشت
 یا پر مخ برشند تا که کامل شده مواد دفع شود و بعد از پاک شدن معده
 و سکون وجع اگر باشد شربت ناز یا لیمو یا جوهره یا رب سیب یا رب کیوی یا رب
 با عرق کانت یا سید یا نیلوفر اگر اینها نباشد تبهنا و با رب قطونا و یا رب
 سیل نمایند و اگر اثر نبرد در بوب مذکور نباشد بکچین و رب قطونا با عرق
 مذکور و اگر نباشد با آب و اگر با شکر یا رب سرد کرده بیاشامند و اگر آنها
 هیچک نباشد آب زرشک یا آب غوره یا آب لیمو را چاشنی بسیار کمی کرده سرد

بوشند و اگر مسیحت باشد بزرقطونا با عرق قوی مذکوره یا آب بخورند و غذا
 آتش در شکم یا تر با عجزه یا سماق و اگر نباشد فراقه طریا و دغ یا سکه
 و سبز و زربین نج و ده او غذا بخورند تا مزاج همسجج یابد و اگر قوی آمده
 باشد بکبجین و زرقطونا و عرق کاسنی یا بیدار سرد کرده بوشند و اگر این دغ
 ساکن نشود یعنی بیست و هفتی یا ده روز اگر دغ بسیار شده باشد خوردن چهار شقال
 اطعمش صغیر یا آب گرم دغ موده کشند و اگر دغ شدید باشد و در شقال قوی
 بنفشه را کوبیده حب کرده فرو برد و اندک آب گرم از هفت آن بوشند و اگر
 قوی بنفشه یا فستق توده تر سندی یا زده شقال کل بنفشه کل سرخ پوست ببلند
 سنانک از بربک دو شقال لوی بخور است و ده خوشایند صاف نموده
 یا شربت و بچین از بربک شقال هفت بوشند و بعد از فرغ از عمل
 سکون دغ غذا نهنجی که مذکور شد بس نمایند و اگر سبب دغ معده صعب
 بنفسم در معده باشد علاتش رطوبت و مانع است و با شستما و آوردن شکر
 و عدم علامات مذکوره در صفاوی دغ و جسم و سفیدی رنگ رو صغیر
 یا صمد مصلح آن خوردن کفتره کل سرخ آفتاب است بعد چهار شقال طریا
 یا کبجین علی بعد هفت شقال یا کل قند و مصطکی بعد شقال و بعد از دغ شقال

دغ معده
 دغ ریه
 دغ کبد

ایام خیر ارجح کرده فرو برند و از عقبن اندک آب گرم بوشند و اگر قوی
 بشکری باشد کز تر ایام خیر تلویک رو ز در میان بخورند تا موده قوی شود
 و اگر ایام خیر نباشد ازین صوف بعد در شقال یا آب گرم بوشند
 تر بد و شقال مصطکی بچسپیل از بربک یک کله و اگر اجزای این صوف قوی شود
 دو شقال تر بد را کوبیده حب کرده فرو برند و اندک آب گرم از هفت آن بوشند
 یا تر بد را با کربشه مخلوط نموده بخورند و اگر کل قوی شد و قهوه بچسپیل
 و اگر بعد از آن دفع نشود ایام خیر را اگر نباشد تر بد را بنج مذکور بخورند
 و اگر مسیحت یا فستق توده و تخم شبت و تخم رب را جوشانیده صاف نموده
 نیم گرم یا بکنت یا شامه و ده کشند تا نیم صقی دفع شود و بعد از غسل
 یا قوی چند روز زداوت بخورند و کل قوی یا مصطکی یا همچون نوشد ارد و با کله
 و مصطکی یا مصطکی تمنا بکشند و غذا نخورند آب و تر تاده و در روز غیر مسهل
 نان و سرابی یا بکنت یا سرابی پوسته یا شربت قند و اگر سبب دغ معده
 دفع باشد علاتش حرکت ریح است از معده و آوردن دغ و دفع شکم و حرکت دغ
 از مخرجی علاتش حرکت کور دغ یعنی مذکور شد و خوردن همچون کوزه که شقال
 این است ریزه کرمانه در سرکه خیسانیده جاده شقال فله سیاه یا زده شقال سداب

نبات چهار شقال
 ایام خیر
 دغ معده
 دغ ریه
 دغ کبد

برخیست از هر یک است مثقال بوره از منی هم مثال اده بر اکه بیده با روغن
 اده و عسل بقوام آورده برشته قدر شربت دو مثقال و جاییدن کند روزی
 و آب آنرا فرودن در این نوع بسیار نافع است **صفت معده** اگر صفت
 قوتی معده یک از سبب وجع معده مذکور باشد نکات و علاج هر یک
 مذکور شد و اگر بدون سبب مذکور ضعف در قوتی معده باشد حشاش
 خوردن آله پروده و حیلله پروده است با مصطلح با طیار شیر عجب هر مزاج که
 با حرارت مزاج باشد آنچه در نوع اول وجع معده مذکور شد درت پرورش برت
 فواکه و شربت به لیمو با طیار شیر و شربت فواکه آب است که آب آتش
 و میزین و آب برت شیرین و آب سیب ترش میزین و آب سرد ترش میزین
 از هر یک یک مجزه آب زرنگ صفت از اینها باشد مجموع مکرر است باشد بقوام
 آورده **طریق** ساضن شربت به لیمو است که آب برت شیرین سخره آب لیمو
 یکس جزو باشد بعد ری که چاشنی شود بقوام آورده و اگر با رو دست نرسیده آنچه
 وجع معده یعنی مذکور شد و همچون خوش اورد و جو از رس خود که صفت آن این است
 عود قاری ده مثقال بسنل طیب قانقاری ربحر آن پوست ترنج قرفله با در بنجوبه
 مصطلکی از هر یک سه مثقال رب سیب ترش کلاب از هر یک پنجاه مثقال آب لیمو شربت

صفت معده

شربت فواکه

صفت شربت لیمو
جو از رس

نبات یا قند صد و پنجاه مثقال اوده را که قند و چغندر نبات را با رب سیب و بهما
 بقوام آورده برشته و تا دو مثقال سینه بنده جو از رس خود و سیب دیگر سبب است
 عود قاری هم مثال پوست ترنج ده مثقال مصطلح یک مثقال اجزا را که بیده بود
 مثقال نبات بقوام آورده برشته قدر شربت چهار مثقال و خوردن اطراف
 و عداوت بآن در انواع وجع معده و ضعف آن نافع و مجرب است **طریق** که بجا
 از رو شیده رود و اگر سبب آن احتیاج مسریع و برآزیت در رو دوا و همچون
 وجع با این ناخت پاست زاره و بطرف رت و چپ نیز می کشند بجهت
 وضع رو دایم بخت و سبب آن اگر مغم غلیظی است که در رو دوا محظوظ
 با سفال شده باشد حشاش که دیده و یا ریخت فیظ که در رو دوا محظوظ شده
 یا قدرت که خشک و غلیظ شده در رو دوا محظوظ مانده است **علاج آن این است**
 که سفنجی از غب الثعب با بونه روزیانه بضع از هر یک دو مثقال سه تن ده درند
 با رب بنجوبه و دو مثقال روغن بادام شیخ و مثقال بوشنه و اگر همچون کوننه باشد
 قبل از سفنج دو مثقال فرورنده و شیبا از سکر و نکت و بوره از منی استعمال نمایند
 یا شیبا از صابون یا سکر و نکت و شحم حنظل با کبریتش و سکر و نکت با بوره یا
 حنظل هر یک باشد و اگر هیچکس نباشد نکت زکام پس اگر طبیعت کثوده و وجع رگ نکت

بنما و الاصحیح بحقیقت است که صفت آن این است **عقب العقب** یا نه بیفیع باقی
 تخم کفرست یا ایضا الملك تخم شمشیر کس کا و زبان از هر یک ده مثقال
 سپستان پست و از زنجیرن غرضی چنانچه از هر یک ده مثقال شیرین کاشمش
 ده مثقال سبزه کندم ده مثقال آب جندره ده مثقال ریوند چینی یک مثقال
 و اگر باشد بوره ارمنی هم مثقال یک نیم مثقال روغن بادام تلخ و اگر باشد
 روغن بادام شیرین هم مثقال اول کت را با کت مثقال روغن بادام بریزد و بعد از آن
 و بعد از آن سایر اجزاء را چنانچه بخش نموده در چهار دفعه بریزد و اگر اجزای این چنین
 یافت شود هر چه برسد کافی است و غذای آن طبیعت کثوره نشوایست بخورد
 و بعد از آن بخورد با دو چینی و نیزه و زعفران میل نمایند و از آب سرد است
 احتراز نمایند و اگر بقیه روح بعد از ختم باشد روز دیگر منجم نکند و روز بعد
 با در احتقان نمایند تا ماده باطله دفع شود و اگر سبب قوی غیر از سبب مذکور
 باشد از تمام درجی و سایر انواعی که مذکور شده معالجه آن بر وجه طلب حاذق است
نیم حبه که آنرا در عرف عام چشم گویند حرکت از روده که متصل بمقده است
 که آنرا حای سقیم گویند از برای دفع بران و این حرکت دفع نمیشود مگر بطریق عام
 پس گاهی مخلوط بچون و گاهی بچون سبب آن گاه باشد که رطوبت گرفته باشد که

که باین روده میرسد باشد و سبب این حالت بیشتره شبه علامت خروج ازین روده
 با چشم و زرد نشی کمر گاه و در پیشکم علامت خوردن لعاب زرد غلیظ و با کت
 و روغن بادام هست و غذا آشپزنده با برنج یا شیره بادام و طرف تمام چله
 با زرده کشمش مرغ اگر باین علاج دفع نشد فيما و الا لعاب العقب در ریه غلیظ
 بریک ده مثقال سپستان ده دانه جوشاننده صاف کرده با ده مثقال غرضی
 و جندره ده مثقال روغن بادام بوشاننده و اگر محتاج مکار شود باین کجای که در برین
 سهیل را بوشاننده تا دفع شود و اگر سبب آن بچشم صفر باین روده باشد علامت
 خروج صفر است با چشم و موشن بمقده و تشنگی و غمی و آن و سایر علامات **مقده**
 چنانچه در صدر صفر اوی مذکور شد علامت خروج مثقال بر زقطونا و یک مثقال
 با رنگ را با ریه غلیظ و اگر یافت شود و عرق مده بوشاننده و اگر باین علاج
 نشود مسک که در نوع اول مذکور شد با صافه کاسینو فرود ده مثقال بوشاننده
 و بدست نوع اول کزاد سسل با محتاج نمایند و غذا در این نوع پیشتر باشد
 با شیره جو میل نمایند و اگر سبب آن حساس تشنگی است در امعاء باشد
 یعنی سده از افعال در معا حادث شده باشد که طبیعت متوجه دفع آن شده
 این حرکت را میگرداند باشد علامت تشنگی شکم و در ریه چشم و املی و بدون آمدن

اشغال با سینه بخش بصر و قات و فزوق واضح طهر میان این نوع و سایر انواع
 باین نحو میشود که هسته فلکس با هسته سماق چند دانه فرو برند و اگر بزودی دفع
 شد این نوع نیست و اگر دفع نشد با بعد از چند دفع اجابت دفع شد این نوع
 علاج حبس الشب در پیش خطی را جویشند و اضافت بارکت و روغن بادام
 بنوشند و اگر حجاج مجرب شود بجهتی که در نوع اول مذکور شد مسلم بگردد همچنین
 اگر حجاج بکدر شود بستو در کزانه بزنند و غذایز بستو در اول نوع و اگر سب
 آن سرمانا باشد که بمقده رسیده باشد از عالم نشستی رنگ سردی با قوی
 در آب سرد با تخم بکره شمش بکند و در آب سرد و حاشی شستن بر سنگ که کم
 با کت گرم با کت گرم با کت گرم کرده بر او بنشینند و بکره بنهند و مقده را
 در ششم را بر روغن بادام کم هر کشته و بارکت را بر روغن بادام جرب کرده
 با عیب ریشه خطی بنوشند غذا بخوری که در نوع اول مذکور شد میل نمایند و اگر
 باین علاج دفع نشود بخوری که در نوع اول مذکور شد علاج نمایند و با کت در معده
 این انواع زجر که مذکور شد و با جمان نیست و در دوا غذا سیکه که بیک است
حرقه البلی روشن در وقت بول سبب آن اگر حدت و غلظت صفرا یا بول باشد
 علامت سردی در کینسی بول است و سایر علامات مغز صفرا چنانکه در صدق

نورانه

و با کت هرگاه ضعف باشد بجز در استمزاج باشد معالجه معین و سایر سبب است
 حازه مضرت بکدام اعتقاد در این نوع برانفیز است که بعد از این مذکور میشود که
 چندان حرارت نداشته باشد و همچنین آنچه از تپه پر خرد و ایله و غذایز مذکور شد
 شد دفع است و اگر سبب آن حرارت مزاج باشد بلکه قوت نمی در بدن با قوت دفع
 یا استخالی است باشد علامات آنها عدم حرارت مضطرب است و اشغال سبب است
 و ایله و غذایز و تپه پر و حاشی بول نوع است که مذکور میشود **اقنا** معین
 یکا مضرب است که در تقوی قلب و دفع بلا نظیر است و بغایت تقوی باه است
 صفت آن همین سرخ و سفید تووری سرخ و زرد سورجان در چینی منکر کرده
 نار جیل مغز سبب مغز با دام مغز فذوق مغز خشم خربه شمر نقل خواص شمش
 سکه صید از هر یک کشتال شخم شلغم تخم کند نامحکم با زغولجان مصطک از هر
 دو شقال و نیم سکت و غیر از هر یک کشتال با دو برابر اجرائی معجون نمایند
مجنون لبوب که تقوی با و جرب با عدال است مغز سبب مغز فذوق مغز خطی
 مغز با دام کجند مغز شخم خشم سینه مغز شخم خربه از هر یک سه شقال مغز تخم
 خیارین از هر یک کشتال و نیم شقال بویدان همین سرخ و سفید سان العیضا
 خولنج در جبر از هر یک کشتال شکر پنجه شقال با عرق پد شکر میل نموده

سورج سبب

حل نموده ماده برابر اجزا غسل بقوام آورده اجزای کوچک و چشمه با چشم
شیرینی سه مثقال **مغیج** لبوب که کباب است معوی ماده و فلب و دماغ
کرده است و منی را می پسندند و صفت است و گوید صفت آن این است
مصر با دام معروضه مغزین مغز کرده و معطر کرده مارچسب مغز انجلیک
مغز تخم خربزه مغز تخم کسکری که معطر شده شمشیر سفید مغز بصری
مغز تخم کجک رنگ نود در هر یک یک مثقال که با قرص خوخان قرص خوخان
از هر یک دو مثقال و هم مستحکماً در سیمان الصغیر بسین طب غفران
در بخش مارگت تخم فرنگک از هر یک یک مثقال نیم بهمن سرخ و سفید تودی
سرخ و زرد تخم مارچوبه بوریدان معاصم زردک تخم شمشیر تخم چاشمش
بویخ از هر یک سه مثقال خارخک صفت کاه جوان سومان کرده تخم
انجلیک کس خرم از هر یک دو مثقال ماده برابر اجزا غسل صاف بقوام
مجموع سازند قدر **تربت** در مثقال با جوت سه مثقال مر و ایزد دو مثقال
عینر یک مثقال مسک نیم مثقال ورق طلا نیم مثقال ورق نقره یک مثقال
اصافه نمایند هم تقویت قلب و دماغ میکند بهسم در تقویت با توکل
میشود **مغیج** دیگر قبیل الاجزا و کیشد المانع مغز بصری مغز کجک

صفت لبوب
توقل که در چشم
خوردن آن در چشم
مغز بصری که در
از آن است که در
سجده در
درد که در اسهال
توقل
صفت لبوب
توقل که در چشم
خوردن آن در چشم
مغز بصری که در
از آن است که در
سجده در
درد که در اسهال

چگونه شده و نماند هر یک با بول یا بدن چیزی ماده عالم مثال با بول معاشی خوردن
شیره تخم خیار شیره تخم کدو از هر یک دو مثقال بالعاب بز در قطره با سر مثقال
سرت نیش و اگر دقت بود نیم مثقال یا یک مثقال قرصی که معروضه است بر بادق البرز
یا ما، البشیرت در می مثقال یا سرت نیش سه مثقال و بادق البرز در نیم مثقال
قدون بادق البرز و اگر سرت نیش نیم مثقال بقیه بود ما، البشیرت شش مثقال
و صفت بادق البرز از این است معطر کرده از کک دو مثقال مغز تخم خیار
چشمقال مغز تخم کدو بذرا لیس تخم خربزه تخم صغیر با دام معطر که از آن است
از پوست خورشید کباب معنی تخم کرفس از هر یک دو مثقال کوبیده و قرص
و خدا آتش رنگ و آتش تر و پتی ماش و جلا و زرد تخم مرغ و با جلا بر دست
دو اینده و خدا اینده نافع است در **کسب** قرص سازه باشد علامتش بر بادق بول است
و آمدن چرخ با نوارش و آمدن چیزی چند است بول مثل سوس که هم بعضی
خارش و وجع در جری بول از قصبه و از مصلحه و امر قصبه و گاه باشد که در
در این جری باشد و علامتش شدت خارش و سوزش و وجع موضع حاصل است
از این جری و گاه باشد که در دم در قصبه است شود و اگر سبب آن جویش می باشد
در سازه یا جری بول که آنرا برفت الما جری الما که سینه علامتش همان علامت است

بزرگ تخم خرد
صفت ناریز
توقل که در چشم
خوردن آن در چشم
مغز بصری که در
از آن است که در
سجده در
درد که در اسهال



شانه است موای آنکه در قرصه رخ شدن چرک پشترت و در جربا شانه دروغ
 آنچه بسوس شده است و در جربا شانه گاه باشد که مکرر رطوبتی تیلان میگرداند
 و گاه باشد که قیل غویب دفع میشد و با بملو چرک بجای مختص قرصه است و در
 سایر علامات قرصه و جرب با هم ترکیب و معانی ترکیبی مکرر در آنچه مذکور خواهد
 علاج در هر یک از قرصه و جرب شانه اگر علامات غریب خون چنانچه در صدمای
 مذکور شد و غیره نشانی در قضا بسلیق میکنند با جرات میزنند
 اگر قضا را مانعی باشد و تیرید میرد است بجزئی که در نوع اول حره البول مذکور شد
 بکنند و در قرصه ترک حیوان ضرر است و خوردن مایه اشعرا باقی البزور
 بنفشه و لعاب بزقطنا با بر دوات مذکور و بنادق البزور و با بملو آنچه در نوع
 مذکور شد و در قرصه و جرب چکانیزون شیر و شکر و مینده چشم مرغ با شیان
 و بدون آن و چکانیزون کل سرشوی با شیر و شکر مینده چشم مرغ و شیان با آنها
 قطعیینه و در قضا که اشتیاق و مالیدن کل سرشوی با شیر و شکر با کل سرشوی
 با عرق پند نافع است و مسکن سرشوش و خارش است و در قرصه و جرب شانه
 یعنی کردن ریح مرض بالکلیه می کنند و در او اخر که حدت ماده کم شده بر با اصلاح
 قرصه قرصه گاه که **حفت** آن این است من سبک گاه کج شمش از هر یک ده شقال

شانه برف

باز برف

سبب قضا

منه چشم خیار مغز بادام مقشرب بسوس نشسته صحن عریضه کثیر اوم الاخیر کندرانه
 برکت تفتال چشم کرفس ذره بلنج کل ارمنی از بسید شقال لبغون کشتال اجزا
 کوبیده قرصه سازند و بقدر کشتال آنان را با مایه اشعرا یا شیر چشمه خیار و شیر و تخم
 که در شرت بنفشه از هر یک در شقال بنفشه تا قرصه بصلح آمده ریح علت شود
 و در او حسره جام پادار قرصه بسیار نافع است و خوردن شیر لایح در بستوری که
 در وقت ذی مذکور میشود و در قرصه بصلح شانه نافع و جرب است و از برای دفع
 سوزش بول در همه انواع مکرر قضا در آب گرم که شستن و در آب گرم بول که
 بسیار میند است و شرت شمشال لعاب بعد از بسیار نافع است و در او اخر
 مداومت با بخون نیز نافع است و در وقت در اوایل صبار و در او اخر نافع است
صفت مسیاده که در مسموم کردن قرصه شانه جربت خصوصاً هر گاه قرصه در جوی
 قضا باشد استعمال این شیان بعد از اصلاح مزاج بجزئی که مذکور شد نافع است
 چنانچه تهر را قرصه شانه بود و بیشتر سوزش در جوی بود بعد از قضا و تیرید کامل
 شیان را ساشه بعد است و در سه روز ریح علت شد و آن این است شسته
 صحن عریضه کندر از زردت سیند اب قعوم الاخیر اجزاسا دی کوفه و از جرب
 چشمه شیان فوی با ریک ساشه استعمال نمایند **صفت باه** سبب قضا

شانه برف

بر جمیع که ضعف قلب و دماغ باشد علاتش و جویض صف و ناخته در قلب و دماغ
و شدت ضعف شدت ناخته حال قلب علاج اول باید تقویه قلب و دماغ بخورد
که در ضعف قلب مذکور شد گسسته و بعد از آن بادویه و اغذیه و تدابیری که بعد
ازین مذکور میشود تقویه باه نمایند **شیخ الرئیس** گوید که هرگاه در ضعف
باه ضعف قلب باشد در علاج آن چیزی بشود و بطوریکه از هر ضعف باه
که نشا آن حرارت مزاج باشد افع از پرده امانت و اگر سبب آن حرارت مزاج
باشد علاتش غلات غلبه حرارت است چنانچه در صداع و موی و همدردی
مذکور شد و علامت دیگر اشتغال از سردت و تصرف از شدت علاتش تیره
بمرد است مثل شیره تخم خرفه یا کچین ساده و سایر سردت است بحسب هر مزاج
و از غذا نمانش زردک و کشنار و گوشت بره و بزغال و مغز کله آهنگ
و ماهی تازه چنگ کرم تناول فرمایند و بند و اند و خیار و شقال و اسرود و آب
غوره و دمنوع و مات و باقلا و عدس و زرت بوداده و زرده و سینه **شیخ**
و اگر حرارت باقلا باشد شیره تازه با سرکه و در آن تخمین که صفت آن این است
که شیره تازه دو سیده با نمک شیره کچین بخورند تا سینه شود و تا بازده صف
میل نمایند و از اغذیه که بعد ازین مذکور میشود هر چه چندان حرارت نداشته باشد

شیخ
رئیس

ده شقال شقال خولجان و خنثیل و در چینی تخم زردک تخم زینک تخم
کرفس اسارون از هر یک سه شقال اجزا را کوفته و چغندر با زرده تخم مرغ
سیم برشته بقدری که مجموع خمیر شود سرشته با دو وزن عمل کف کرده چون
نمایند و هر صبح و شام بعد دو شقال میل نمایند و اگر از نخب پخت
از معاینه سینه شیره تازه جویشده بموشند افع است **امام** اغذیه با آب
نخود با قلا خصوصاً با در چینی لوسا و پانز کلم ترب لغع زردک بر شاد
شیر کوفته گوشت کوفته گوشت بره گوشت مرغ و خرمس جوان گوشت
مرغ با گوشت کچین که هر یک از اینها و تخم مرغ و تخم کچین و تخم کنگر
خربزه شیرین و در هر وزن بند و اند و شقال و خیار و گوشت ماهی تازه که
گرم تناول نمایند **امام** اغذیه ترکیب آنچه از گوشت میل آورند باید که فرود
باشد و از حیوان جوان و با نخود و پانز و ن بریان کردن در روغن ک
سرخ تقویه تخم سیاه میل آورند و تخم مرغ دو محو در به شاد و غیره در آب
و خولجان و در چینی و هر گاه قصب کا و جوان سوان کرده با زرده تخم
میل نمایند بسیار نافع است و در بزرگها لغع و انحصار صیت زیاد است
و با بجز این اغذیه مذکور انواع ترکیب که بعضی از آنها معمول است است

شش خاکینه و شش ترک و گوگرد انواع کبیا و انواع قلیها که از نجوم و بقول
 مذکور تریب و بند محرومین اودیه عماره بسیار کم و غیر محرومین شهره
 نمایند و اگر هرگز از کسدم و لوبیا با کشت که سفید جوان خرد و کشت
 مرغ یا مرغ با ترب دهند و بار و غن تازه و در چنین وقت یا عمل تا اول
 نمائید لغایت نفع است **اما** اودیه که مایدن آنها بر قصب معوی و کشت
 کنند و محض و محرک شده است و روغن همان اودیه است پانز
 عضل با هر گاه با چهار برابر آن روغن زینجیو باشد تا خوب پخته شود
 بهشت است کف پا را با آن چرب کنند و بعد از چرب کردن پا را با کبریا
 تا صبح بعد از هفت شب در امداده باه مایوسین صاحب تذکره چرب نماید
 و همچنین مایدن حیت را با روغن رکنس بر کف پا چرب دانسته سومی دیگر
 روغن زینجیو را با مغز پسته دانند بر قصب و کرم و کرم که پوست زمار و ما
 پهن معقد و در پیشین بمالند **مسئله** دیگر عاقره مکه که هم شکست
 چند بر هم با هفت شغال روغن زینجیو مالد حیت بار و غن زینجیو با حیت میل
 و روغن پسته دانند بسیار مؤثر است و روغن منکر که در سینه ناز و با حاقه
 و مسک نیز با هفت و در جمله معطیات ذکر مایدن ترکا و تازه و در شبده است

از

کرده اگر قدری نبات و کلت ترک نرم ساییده و بار و غن کاد و اوجره و مجموع
 با شکر کاد و مخلوط نموده مکرر طلا نمایند با نظیر است و اگر قصب را بر روغن زینجیو
 چرب کرده و زولورا خشک کرده و نرم ساییده بر او بپاشند لغایت عظیم شود
 و شیخ اریس از اوجره دانسته است و در طین با خشک کرده و نرم ساییده
 و بار و غن پسته بر قصب طلا نمایند بسیار نافع است **طریق** صاحب روغن
 زینجیو و روغن زکس بطریق مایش روغن کل بر شست **اما** مذا و روغن
 که بر جرب و رفقت و مفذات ملاحظه حسن خبر و این و حیات و معاشرت
 و حاجه و با شرت با ایشان و دیدن پناه نامه و مطالعت کتب مصنفه در بار
 و حکایات شکره بر امر جماع و حکایات اقویای از بی زمین و نظیر بجمع شدن سگها
 خصوصا اقویای از آنها را مثل الاغ و گاو و بجهت مدخوله از اقویای حیوانات
 و بهیات است چنانچه که بر تجربه رسیده و از آن جهت که خواجسته حسینه را کانی
 یکوبه استفقو رماق بچکانه شیخ داود مصری در تذکره یکوبه عماره که
 ترجمه اش این است نافع جزئی که تبیه شود است نماید بعد از اینست که بگوید
 بدینکه تجربه رسیده بجهت آنکه ملازمت شیخی واحد موجب حال طبع است
 و خود را تکلف بر آن داشته است با جهت ملازمتی بودن و مورد شپری و مضیف

صفت روغن زینجیو
 روغن زینجیو

و غشال با آب سرد در پیشین

عصب است با باشد که خفته بکشد تمام شد بکشد کلام مذکور و دیگر از غشال است
 در پیشین پشت زمار است دیگر شستن غشال با آب سرد بعد از فراغ از پیشین
 نفع است خصوصاً در تابستان و استحمام بجماعت معتدل در زمستان و دیگر که در جماعت
 کردن و با سسهای نرم و ابریشمی پوشیدن در وقت خواب جبر خواستند
 سواری معتدل کردن ماله که تمام بدن خصوصاً از دست مطبوع مرغوب
 تقویت قلب و دماغ کردن بوی خوش بپوشیدن خصوصاً هرگاه بوی خوش
 از شخص مطبوع مرغوب بشنود صدای خوش شنیدن غالباً وقت با سرد
 و فرج بودن **اما** آنچه که مصنف به است که باید جستاب از آن بگشاید
 اینها است ابتدا آنچه از عقوبات مذکور شد جماعت با شخص غیر مرغوب جماعت
 و زن هر و طفل کمتر از سن سه ساله و زن در شکل و چهار روز تا که بعد از جماعت
 باشد مو طبیعت جماعت با شخص واحد کردن دیگر استمنای بدت لواط کردن ضد
 و مجامعت سپار کردن بهیمن بسیار خوردن چیزی با دکن مثل بریزه و بادیه
 خوردن استعمال کلاب برنجی که باشد پوشیدن کل مسخ در اوست بخوردن
 ترشینهها و مبروات و مرطبات مکرر مزاج محروم حرکات عینت کردن میان
 ایستادن بار بار در مش بر مکان نماند و صلب بسکند شستن آب بسیار خوردن

کوکوسا کردن منجم و هم چنین با عسل از اذیه و اقدیه و نادر مذکور شد
 و در هر صفتی بی نافع است که اگر که معاین و اطلیه و اذیه که کثیر از حراره در صفت
 با بی که شش آن حرارت مزاج باشد ضرر میکند و سوای اینها از مذکور است در این
 نیز نافع است **مفصلک فترس و عرق الکسا** جمیع مفصل در وی است
 و گاهی بدون درم که عادت شود در مفصل عضا و اگر مختص شستن با این صفت
 اکثراً ایهام باشد آنرا فترس گویند و اگر در مفصل ران باشد و کشیده باشد
 تا زانو از طرف پشت آنها عرق الکسا گویند سبب هر یک از اینها نخستین
 ماده است از مواد بدن این عضا و آن را که از آن باشد عکاس سرخی محل و شدت
 وجع و درم و سایر علامات فترس چون چنانچه در صداع دموی مذکور شد فترس در
 ضد با سلیق است از طرف مخالف اگر وجع در دست باشد و اگر وجع در پا باشد ضد
 با سلیق از جانب وجع و اگر تجمیع بشکارد از ضد باشند ضد صاف از جانب
 وجع کشنده بر هر تقدیر و خوردن منقح از غشال صلب و گاه زبان و جگر کسبی
 و شایسته از هر یک ده شقال عذاب و پستان از هر یک ده دانه زنجبیل و ده شقال
 و در رسیم همین منقح را با خافق و موم بجان سه شقال میزنند منقح پست دانه و زنجبیل
 بنزدی ده شقال پوسته بیله زرد و میگویند چهار شقال موسس خیا چنبره ده شقال

روغن بادام کچال جوشند و اگر در شب مسهل اطریض صغیر را سه مثقال با
یک مثقال سورنجان کوبیده بخورند بهتر است و اگر از یک مسهل روغن علت نشود و بگذرد
نماند و گاه باشد که بگذرد هیچ ضد نیز نشود و غده از ترک حیوان نموده شود با روغن
بایشته بادام و طرف شام بهی میاش با چغندر و صمصام سه گاه روغن بنفشه و بادام
و بایا تب باشد و اگر اینها نباشد گوشت بز که حیوان جوزد و در بسته است
سرخ و سورنجان با کلاب طلا نمایند با روغن قطران با سرکه بر هم برند و نهاد
نمایند یا مدس و پخته شش آب کشیز سرخ نهاد نمایند و آب برک که بود آب
برک و کل همیشه بنار نیز نافع است و بعد از سکون روغن و درم بزرگ و اکل ملکوت
و شحم خطسی و آرد جو نهاد نمایند با روغن آب کشیز نهاد نمایند تا بالکلیه روغن
مرغ شود و اگر ماده صغیر باشد عاشر شدت روغن است و روغن و التهاب
وقت درم و سایر علامات غلبه صغیر چنانچه در مسدود صغیر او می گویند
و کم بر سینه که علامه مفاصل از صغیر است صرف باشد بلکه از خون محفوظ بصغیر است
و لهذا در این نوع بزرگترین بعضی است لیکن خون با کثیر از نوع اول است
و در استیلا بعضی از جانب روغن کافور و سایر معالجات بهی است که در روغن
مذکور شد و اگر ماده بچشم باشد اگر در این است که بجا لطف صغیر است زیرا که تبسم

که با حبس غلظت و برودت که دارد بدون صغیر انغوزه در مفاصل نمی کشد
لذا مفاصل یعنی نیز است که صغیر است با جمل معاش صغیری است و یکی روغن
و احسن روغن در عمق و فقدان علامات غلبه صغیر و خون و اشغال بهی است
علاجش جز روغن منجمی است از گاو و بمان چ روزیانه اصل روغن است روغن
کبرخ کانه از هر یک دو مثقال و روغن بنفشه ده مثقال تا سه روز در چهارم
صغری و دو مثقال مسک که سه مثقال که سرخ تر بد از هر یک یک مثقال عسل
بوزندان از هر یک دو مثقال فوس خیار چرخنده مثقال روغن بادام کچال
افضا و منفع نموده جوشند و اگر یک مسهل اطریض صغیر سه مثقال مایک مثقال
یا روغن فخر اقر و برنده و طرف صبح مسهل جوشند انفع است و اگر یک شب درین
چهار مثقال اطریض صغیر با دو مثقال یا روغن فخر اقر و یک مثقال سورنجان بخورند
که حاجت مسمی دیگر نشود و در این نوع از مفاصل که کردن بعد از خوردن مسمی
از نیره چشم تراب یا آب تراب و نکت و محل بسیار نافع است و سا باشد که احتیاج
بمسمل نشود و بعد از غذا و مت یعنی غذا در این نوع بخور آب و تراب و قصبه
چلا و میل نمایند و از ترشها و مات و آب سرد اجتناب نمایند و سورنجان
روغن بنفشه و صبر سقوی و سرکه با کلاب طلا نمایند یا سورنجان روغن سر طلا

اطریض صغیر
فخر اقر
بجز

یا سوربخان و زرافنده طریح و حب الفار و قطخ و صبر مقوی با کباب ملائمه
 و بعد از مالیدن اینها روغن بادام شیرین یا گندم و در لیکن روغن مغز
 بعد از آن صندل و صندل سفید و صندل سیاه و اگر باشد غیر این و بود
 و خشک و پوست تخم شمشیر بسیار نافع است و ششتر محل روغن بابونه و کبکول
 المملکت و سرخس و بوی سفید و پونه و سرخس و بعضی از اینها جو شده باشند
 در نوع آخر بسیار نافع است و ششتر بابونه که علف است در او و جو شده
 باشند و جرب است و مالیدن مغز قند کاه یا شتر ناز و روغن بابونه در این نوع
 آخر بسیار نافع است باذن الله تعالی **حمیات** بدانکه جمعی را که بغار سیب است
 گویند حرارت است غیر اینکه در دل ششتر است و همسم از آنکه اول ششتر شود
 یا اول از سبب دیگر منبت شود و بدل برسد و متوسط رگنای جنبه که در اول
 بسته است و تمام بدن رسیده و انبار اشرا این گویند هیچ عضو برسد
 و ششتر شود و در بدن بگدی که هیچ یا بعضی افعال طبیعی ضرر رساند و افعال
 فاضله را که گویند که در صحت بر حسب اقتضای طبیعت صادر شود و چون بدن
 ششتر بر سر جرب است یا عضو یکی از روغن و یا اصلاط اجزای جسمی که هر یک
 او را دست زودتر ششتر است زیرا که اگر این حرارت اوله بالذات ششتر است

و اما

و بالعرض سرایت با غلط و اعضا نموده آزماهی بوم میگویند بجهت آنکه با اعتبار
 لطافت ارواح غالب در یک شبانه زودتر منقبضی میشود و اگر اوله بالذات ششتر
 با غلط شده و بعد از آن سرایت با روغن و اعضا کرده آزماهی خطی گویند و جو
 ششتر آن واضح است و اگر اوله حرارت ششتر با بعضی شده و متبع آن روغن
 و اصلاط گرم شده اند آن جمعی وقت گویند بجهت آنکه این تب اعضا را بیکد زود و با یک
 میکنند پس اجزای این جمعی این است **اما حمیات** بوم که در این است
 که حرارت غیر اوله در روغن هر رسیده و سرایت منقبض نموده و ششتر در تب شده باشد
 و در تب متوسط شرایط سرایت تمام بدن و اصلاط نموده همه را گرم کرده باشد
 در این تب از سبب سببها بر هم میرسد مثل سرمای شدید و خور شدن در آب سرد
 و گرمای شدید و خوردن غذا یا دواوی حار و مثل سسم و غم مفرط و غضب و غیر
 دلگت از سببها بر سر و این تب را بیک کرت سبب انواع پیدا شد لیکن در
 این رساله انحصار بر چند نوع که شرا قوی میبود **حمی** **حمی** **حمی** این تب در سینه
 سردی آب سرد و بدن حادث میشود و علامت آن تقدم سبب است و روغن مغز و طلی
 که بگذارند گمان کنند گویند و متشاب که بگذارند گویند و بسیار بول کردن و کاه پاش
 که کرد اندک سرمانده باشد علاج باید نمود و او را بپوشانند و اعضا را مالند

و این تب را در
 گویند که در سینه
 رسیده است

و اما با آب کز زنده و لعاب بعد از خاکش گرم بپوشند و از بوی سردی که
 در ششها و نایات اثر نمایند و غذا آتش شود با زرد بویج و پشم و بامغنج میل نمایند
 و چنانچه باز زده و تخم مرغ نرینا سب است و اهما هم نمایند تا عرق پاید و آب
 مرغ شود **حی یوم جری** بسیار تب طول کشد در آفتاب گرم بزرگ آتش
 با حمام بسیار گرم همیشه علامت آن تقدم یک از اسباب مذکور است و سرخی
 چشم و افزونی رخسار و صدراع و تشنگی و زیادت حرارت و التهاب در سر
 و عالجش سرکه و کلاب و روغن گل سرخ بر سر جالند و جویند یا اگر کندل سرخ
 و سیندر را با کلاب یا آب خیار یا گشنیز بر سر ماسند و جویند و اگر کافور در آب
 گسسته مناسب است و آب سرد بپاشند و خوردن تیره تخم خرفه و کشمش و زنجبیل
 و برز قطن و عرق سید جموعا بعضی نافع است و غذا آتش انداز و زرد شک و تر
 با خرد و پخته میل نمایند تا تب رفع شود **حی یوم دجی** بسیار تب و وضع
 عضوی از اعضا مثل چشم و گوش و غیر ذلک اعضا علامتش وجود وجع است
 در عضو فی خاص و علاج آن سکن و وجع آن عضو است او لاجرمی که در معالجات آنها
 مذکور است در هر یک اسکنات او جامع حق عضو صاحب وجع کم کردن و آن بالین
 ایمن حاصل میشود و بعد از سکن وجع اگر حرارت باقی باشد علامتش استراحت

بدون حویج

انوار

و خواب کردن است و روغن گل سرخ بر تمام بدن مالیدن **حی یوم قسبی**
 بسیار تب رسیدن تب بسیار است بدن مثل حرکت بسیار علامتش تقدم تب
 و زیادت گرمی معاصر بر سایر اعضا و دست بسیار علامتش آرایش و سرخسخت و تشنگی
 و خواب و مالیدن روغن گل سرخ بر بدن و غذای باره و طب خوردن مثل
 بزغال و سرخه یا بامغنج و زرده و سیندر تخم مرغ نیم برشته و خوردن کلاب
 نبات **حی یوم مهری** بسیار تب چنانچه مغز است و علامتش تقدم تب
 و علامت آن که در تبی مذکور شد و علامتش علاج بقی **حی یوم نزلی** بسیار تب
 زده و زکام است و علامتش وجود زلزله است و علامتش علاج زلزله جوی که مذکور شد
حی یوم تجی بسیار تب هم نشدن افساد شدن فداوات در معده
 علامت آن آروغ ترش است یا بد بو یا وسیکنی معده و بوش معده و کاهنده
 که در معده نیر باشد علامتش زکون است و معده را از زدن غذای فاسد پاک
 کردن و اگر با حرکت شود آب یکرم و مکت بیاشامد و تشنگی و اگر طبعیت
 اجابت بکند باشد جهت بی نیست بلکه چند نخلان آب گرم از پله هم آسیدن
 غذای فاسد را از تحت دفع کنند و با معده پاک شود غذای فاسد نماند و بعد از
 نهای معده و کرسکی صابون قیده زنگنه یا سماق یا جوز هیس نمایند و با کاهنده

در روغن گل سرخ
مذکور شد

انواع تبهای یومی بعد از انحطاط تب و تدریجاً کم معتدل از انواع مصلحت
 و دیگر آنکه جمیع انواع مذکوره از حیثات یوم هرگاه از چهار روز تجاوز کرده است
 رفع شده واضح است مستعمل بتخلی شده و این معالجات دیگر عین
 نیست بلکه معالجات تخلی بدستورش در هر مزاج و بر شخص و بحسب امثال
 باید کرد **اماتیمای خلطی** که عبارت ازین است که اخلاط بسبب عفونت گرم
 شود و آن حرارت بقلب رسد و از آنجا سرایت جمیع اعضا و ارجح کند
 و این رات عفونگی گویند و بسبب عفونت اخلاط با آن رسد و جریسیبند یک
 سده که باعث کثرت با غلیظت یا زوجه تخلی در مجاریها میرسد و آن ماده
 که بسبب سده جویس شده متعفن شود **دقیق** از اسباب عفونت اخلاط
 غذای نامناسب است که باعث فساد جوهرش مایه تازه یا با عصار
 سرعت قبول فساد مثل شیر یا با عصار غلیظه و طوبت بر جوهر آن مثل سوزن
 بسیار رطب یا با عصار عدم استعدا آن برای هضم کامل مثل خیار یا
 جمع میان انذیه مختلفه در هضم فساد پذیرد و متعفن شود **سستی** از اسباب
 عفونت اخلاط هوای و باطن و مملو که متغیر از اسباب سماوی و زمینی است
 که با سستی و اندر راه مسامات جلد با اخلاط میرسد و متعفن میگردد و چونکه

اخلاط چهار است خون و غضب و صفراء و سودا تبهای عفونتیتر چهار است
 بعد و اخلاط و هر یک ازین اخلاط از بعد یا در داخل عروق متعفن میشوند
 یا خارج از عروق مثل معده و کبد و غیر ذلک هرگاه تعفن در داخل عروق
 باشد تب لازم میباشد و قلع میشود مگر بزوال مرض و اگر عفونت خارج عروق
 باشد تب و ایریسیبند یک بحسب نوبه که از برای آن ماده متعفنی سبب میباشد چنانچه
 در هر یک مذکور خواهد شد تب رفع میشود و باز در نوبه دیگری آید و بگذرد تا مرض
 زایل شود پس تبهای عفونتیتر است زیرا که هر یک از اخلاط از بعد تعفن آن
 یا داخل عروق است که تب لازم است و بر طرف میشود مگر بزوال مرض یا خارج
 عروق است که تب رفع میشود و باز در نوبه دیگر عود می کند بحسب هر ماده چنانکه
 ضابطه نوبه هر یک مذکور خواهد شد و چونکه خون در خارج عروق نمیشد
 مثل اخلاط مگر در کلهذات و نموی و ایریسیبند و تب و موی خارج عروق
 چنانکه سبب آن اورام احشا باشد چونی که مذکور خواهد شد **اماتیمای**
 که ماده آن داخل عروق باشد بر دو قسم است یک آنکه از حدت و صفیان
 خون حادث شده باشد یا آنکه عفونت در او باشد و این نوع از تب زمینی
 و بحسب تبه صحیح است ملاحظه که داخل در تبهای عفونتیتر است زیرا که عفونتیتر

و در تحت حیاط یومی و دوق نیز داخل نیست و اندک این بت را بت غلط میخوانند
 گفت و بت عفو غلط است ان گفت زیرا که نشأت غلط است و عفو نیست
 و یکا انکه تصحیح شده باشد **اقا** آنچه از غلبان جدت خون باشد بدون عفو
 که مذکور شد که قسمی بر آنست و در تحت تسبیح از اجناس شکر یومی و عفو
 و دوق نیست از آن سو لوز کومیند علامت آن سرخی رنگ رو و چشمها زرد
 و پری رنگ و سرخی بول و تشنگی و بیخوابی و مان و سایر علامات غلبه خون است
 در صداع و موی مذکور شد و دیگر علامات این تب است که حال مریض چنانکه
 در تب صفرا لازم میگذرد سبک تر و دیگره ز سبک تر است بلکه در دوره بکثرت
 و دیگر علامات اینکه سرما و لرزی باین تب پیشه علاج آن ضد است
 در تب سرد از ک پیوسته و اگر در سرد سبکی باشد با صداعی باشد ضد افعال
 بکنند و بعد قوت مریض من بگردند بلکه قدری که قریب بخت رسد خون کم
 و با باشد که حاجت بد مری دیگر نشود و بعضی در تب شود و اگر تب رفع
 در غناب و پستان از هر یک دانه شیرا تخم کاهو و کدو هر یک در شکر
 نیز میقال بر شکر ده شقال برشته و در دوجسم عیب الشب خرابی
 چ کانه بعضی نیز فراز هر یک دو شقال غناب بر شکر آلودی بخامدله هر یک

خوب

و دانه ترندی شیرت ز چمن قوس خیار خیز از هر یک ده شقال خون
 با دام میقال برشته و چمن در ششم و هشتم منبج مذکور را و باز در ششم
 سه سل و در نهم نیز منبج را و در دهم سه سل را میل نمایند و اگر چنانچه بگزار
 ضد باشد با در هجتم یا در نهم گزارد ضد هجتم میان شانه نمایند و اگر سه سل
 کفایت کند در دوازدهم سه سل بگوشند و غذا را با برنج منبج و کدو میل نمایند
 و غرور رنگت و عود زده با شور با میل نمایند و پستی ماس و عدس شایسته
 و از میوه خیار و هندوانه و کاه و آکوی زرد و زرد نازین مناسب است و کاه
 بسیار نافع است و آب سرد بسیار نافع است چنانچه شکر از مریض فرموده که
 اگر صاحب این تب چند ان آب سرد بدهند که رنگ روی او زردی مایل شود
 البته این تب رفع میشود و ما اشیر غذا و دوا میسر است بر صاحب این تب
 و بعد از دوازدهم شیر تخم خیار و تخم کانه از هر یک ده شقال بگوشند
 ساده ده شقال چمن روز میل نمایند یا شیر تخم خیار و تخم کانه بگوشند
 ساده ده شقال چمن روز میل نمایند یا شیر تخم خیار و تخم کانه بگوشند
 ده شقال نیل نمایند و بعد از کسرت تب گوشت خرما و خرما و برقال میل
 و بر مریز را نازغال تب با کله کله بدارند و از سردات مذکوره میل نمایند

صفحه

بارغ حرم شده صحت کلا حاصل شود **اقتاب** دموی که از عروق
طن حادث شده باشد و آنرا مطبقه گویند معاش همان عیالات سوخست
و قق و افروخته و سکی نفس و گاه باشد که بیرون نیز باین تب ببرد
و باجملا اعراض این نوع است از نوع اول است عیالش بعینه همان علاج نوع
اول است و اخرج خون و تبرید و سایر تدابیر در این نوع پیش از نوع اول
صدر است و بعد از چهاردهم قرص که در نسبت است که با لعاب **قطونا**
و شیر و تخم خرفه و شربت بنفشه داده شود **صفت قرص کاغذی** این است
طباشیر تخم خرفه تخم کاه بود هر یک چینی تخم کاه رب بوس صندل سینه از
هر یک سه مثقال تخم خرفه چهار مثقال تخم کاه و پنج مثقال تخم بنفشه
مثقال کاغذ یک مثقال با لعاب رزقطنونا قرص سازند و نیم مثقال هر روز
با شیرهای مذکوره میل نمایند **اقتاب** دموی که بسیار عروق خون
خارج عروق باشد آن تب نام است که تشآن اورام دمویه حشا است
شل درم دماغ که آنرا سرسام گویند و درم اعضای سینه و پهلو که دانت
الصدر و ذات الحجب که سینه درم شش و درم سینه و درم کبد و غیر اینها
از تب دموی خارج عروق که جنوی در اخلاط دیگر سینه است زیرا

صفحه

که خون در خارج عروق نسیب باشد و علاج آنها منوط برای طلب است و خارج
از موصوع این کتاب است نبات چون ضابطه حصری از برای انواع تبهاست
عقود قرار دادیم لازم بود که بشاری مابینا شود و معلوم شود که بعضی از انواع
تبهای دموی است که علاج آن مذکور شده **اقتاب** صفراوی آن نیز با
لازم است که ماده آن داخل عروق است با دایره که ماده شش خارج عروق است
اقتاب لازم صفراوی آن نیز در قسم است یا آنکه ماده صفرا در عروق
حواله قب یعروق تمام بدن متغیر شده باشد و این را محرقة گویند و در کوی
آنکه صفرا در داخل بعضی از عروق بدن متغیر شده باشد در عروق حوله قب
و این را عیب لازم می گویند **اقتا محرقة** علامتش لازم است و تشنه
بسیار و غمی و مان و زردی رنگت رو و چشمها و چوچ و فلق و مضطرب و در کوی
و بدنیان و صداع و تشنه زبان و زردی آن و گاه باشد که زبان سیاه
شود و رنگینی بول برقت و سیکه کبود و احوال مریض سبکتر و بیکر و سبکتر است
علامتش یعنی تب است که در سوخس و مطبقه مذکور شد سوازی ضد و تبرید در این است
پیش از همه تبهای ضلعی باید که در آب سرد و در جبهه کور باید در روز
بموی رطب در هر فصل آنچه باشد جنوی که در تب دموی مذکور شد باید داد و

صفحه

اشیر کر باید داد و آخر روز لعاب زرد قطنا و بعد از آن غلبه سبب خلی خجاری
 و بند و کانت باید داد و مزوره که در مخرج و ماس و برنج که با ما اشیر خجاری
 با بر سندی یا زرنک یا مخرج و برنج یا چینی ماس مشر با ماس و برنج و آب
 اینها با شیر خشک بگویند منفع در این تب مناسب است و در ملامت راه
 ایامی که در تب دموی مذکور شده به بند و بعد از روز دهم فرغ کاغذ با
 و نیزه خرفه بدستور تب دموی بسیار مناسب است در این تب و تب کوبی
 اگر تب تا شانزدهم باقی باشد از به اشتغال و خشونت زبان و شدت تب
 معلوم شود که هنوز ماده باقی است در روز شانزدهم نیز سبب بدستور است
 قبل به بند و بعد از آن باز به مراتب بدستور مذکور و اگر در این تب و تب
 دموی مواد مسوجه داغ باشد و علامتش سهرهش زیاد و هذیان و شدت صداع
 و چوابة است در روز نهم طرف صبح آب نازین چهل مثقال با شیر خشک ده
 مثقال با آب کانت سبز تب مثقال با شیر خشک ده مثقال با شیر خشک چهار شیره
 شحم که و شیر خشک هم چهار هر یک ده مثقال شیره شحم شیر کفیل لعاب زرد قطنا
 و بعد از آن با جوی پد و کانت و میوه شکر هر یک که باشد و شیر خشک ده مثقال شود
 و صمغ و البطریق احقان بعد از آن در این بدستور که در آن آب کرمی با شیر خشک

طعام

طعام و کفیل روغن بادام بریزند و بعد از آن غلبه سبب خلی خجاری
 پنج کانت نبشته مسود و کفیل از هر یک ده مثقال غلبه و پستان از هر یک تب
 دهانه بچراشند و صاف نمایند و با شیر خشک و برنجین و فلووس از هر یک ده
 مثقال روغن بادام چهار مثقال شیره جوده مثقال ضم نموده بار دیگر صاف نمایند
 و چهار کیش نموده بر کشتی را یکد خد بریزند و با آنار سیل ماده بدماغ خنجر مذکور شده
 صندل سرخ و صندل سفید سوخته را باقیه کاغذ و کلاب و آب کیش خجاری
 و اندک سرکه در شیشه نموده مکر در پیش داغ مرین بدارند و اگر هم این
 اجزا بافت نشود بعضی از آنها کاف است و اگر مرین را صاف نمایند در آخر
 هر روز نازد بر معدله و کلر غشائیه و مر و اید از هر یک دو دانگ تا نیم
 مثقال با آب سیب بدینند و اگر مجموع اینها یافت نشود بعضی از آنها کاف
 و در این تب در شب به غم و باز و هم و چهار دهم با شیره نمایند باین سخن
 که با مای مرین را در آب معتدل بکوزد که برکت پد و جو یکدوب و کفیل خلی
 و بنفشه را و جو شایسته باشند ساعتی بگذرانند و بعد از آن اگر این اجزا باشد
 آب بکرم کاف است و در این تب مرین بسیار بنوشانند و مکرر با در بنفشه
 و صندل سرخ و صندل بر پستان چپ بمالند و با جله در این تب که تا بی در بریزند

امتاخت لانهرم که است که در صفرا در بعضی از عروق متعفن شده باشد
 نه در عروق جلوبه علامت نزلت است تشنگی و تخی و زبان درز و
 زبان وزردی و وقت بول و باجملة علامات خفیه محرقة است و اعراض صعبه
 محرقة از عالم هیزان و اضطراب و قلق زیاد و سایر اعراض صعبه که در محرقة
 مذکور شد نیست خلاصه آنکه تب لازم صفراوی هرگاه با اعراض شدمیده
 و صعبه باشد محرقة است و هرگاه اعراض صعبه نباشد مسمی است بجنب لازم
 و الا در ماده شکر کند و لهذا علاج این علاج همان علاج محرقة است که آنکه تریه
 در این نوع کمتر از محرقة باید نمود و الا در دو غذا و همه تا پخته نشود **اما**
تب صفراوی دانگ که ماده شش ضایع عروق مثل سده و کبد و طحال و برده
 و غیر اینها از فضا پاکه در جوف سینه متعفن شده از اجنب کونند و علامت
 این تب است که لرز شدید و سر با خفیف شود و تب هم میرسد و بعد از
 تب عروق می آید و بعد از عروق تب بکلیه رخ میشود و روزی که تب میرسد
 تا آنکه در روز و سیم با لرزه میرسد و عروق میشود و کله کله و زردی میشود
 و کله کله و تب است این تب از اول نوبه تا وقوع شدن تب از ساعت یک
 تا از این مدت تجاوز کند معلوم شود که ماده صفراوی خالص نیست بلکه سبب است

مخدر انواع تبهای سبب مذکور خواهد شد و بکار علامت این تب تشنگی است
 و تخی و زبان درز و رنگ رو چشم و تبوع و تب صفراوی و قلق و اضطراب
 در وقت نوبه وزردی بول با شدت بد بود و سایر علامات علامت صفراوی که
 در صداع صفراوی مذکور شد علامت شل علاج صفراوی لازم است که آنکه
 مسهل را در روز غیر نوبه باید داد و هر روزی که اتفاق افتد و باجملة در این تب
 نیز مثل صفراوی لازم معالجه پنج محرقة باید بود که آنکه محرقة محتاج تبرید
 زیاد است و در نوبه نوبه تبرید هر تب محرقة نباید شود و تعیین انیم خوردن
 مسهل در نوع آخر پنج دو نوع اول نیست بلکه مسهل باید که در روز نوبه
 نشود **امتا تب یلغی** آن نیز ماده شش با داخل عروق است که از آنکه کونند
 و با خارج عروق است که از آنکه نوبه کونند اما تشنگی علامت شل لزوم تب است
 و حرارت تلایم است و در صورت و پشت چشما اندک تب تبی شبیه و پشتها
 شبیه و علامات صفرا تشنگی و تخی و زبان و رخ کام و زبان و قلق و
 اضطراب و سایر علامات مخصوصه صفرت و آن زمان بسیار میباشد
 و بول در این تب غلیظ میباشد و گاهی سفید رنگ میشود و گاهی سبزی نیز
 و حشیان و تخی یعنی میباشد و طعم در آن گاهی شیرین است که سبب تب هم مالک است

تب لازم صفراوی

تقد

ترش است اگر سبب غلبه حاصل شده و رنگت در در این تب برکت قوی می
 برزوی سبب غلبه مخصوصا در او باخوشتی و کاستار بوازیم این تب است
 علاجش از ابتدا منضج باید داد و غلبه القبیح کانه اصل بر سبب غلبه
 کا و زبان از هر یک دو مثقال پستان پازره دانه ترنجبین دو مثقال و در
 روز هشتم سبب از اجزای منضج نکور با صفا و سناک سه مثقال کل سرخ
 یک مثقال غلب پستان ده دانه کل منضج دو مثقال فوس چند ده مثقال
 روغن بادام یک مثقال و در دهم و دوازدهم و شانزدهم همین سبب را و در
 ایام منضج نکور را و غذا از اول تا شانزدهم آش شور با مرغ یا شیر با هم
 و طرف شام چلاد و زرده تخم مرغ و اگر آثار بروت ماده مثل رطوبت
 و مان و کاست زیاد و حیوانی اعضا باشد بعد از هفت گشت بر غلبه را شور با
 موده میل نمایند و از میوه و ترشیها و آب بسیار سرد پرهیز کنند و برای
 ازین که در این تب مناسب است و گلاب نیز ضرزی ندارد و بعد از شانزدهم
 اگر تب رخ شود چنانچه و الا سه روز سبب روز سه مثقال کل اقل با و هفت مثقال
 سکچین بگونه **طریق** صاحب کل قند این است که ورق کل سرخ تازه را بشوید
 کرده با سکر بتمام آورده در آب کدازد تا قند آید و اگر تا دو باه بگذرد

صفت سبب

کرار

بهر تب و اگر خشک شود شکر را کر بر زنده تا خوب بماند و بعد از آن سکچین
 برزوی این دستور کرده و اول چهار مثقال و دوم و چشم و نیم شام و چهارم
 هفت مثقال و بعد از آن هفت مثقال با شیره کانه یک مثقال و شیره راز یا یک
 مثقال میل نمایند و اگر در نپت چشمها با پای تهی باشد هر روز هر قدر برکت
 صغیر بعد نیم مثقال اضافه نمایند و اگر معده صغیر باشد و قند اضمین شده
 باشد و تیج باشد و عطش زیادی باشد قرص و در هر روز نیم مثقال اضاف
 سکچین برزوی نمایند و این صابن را مرعی دارند تا دو و از زده روز
 و اگر طبع خشک باشد بعد از خوردن شش روز سکچین برزوی سبب سبب
 از رویه چینی یک مثقال نیم تره یک مثقال و نیم عصاره سبب سبب دو دانگ عصاره
 عاقل دو دانگ غار بقون نیم مثقال این اجزاء را ج کرده فرود برند و در
 آن ده مثقال ترنجبین را در عرق کانه حل کنیم کرده بوشند و هم چنین
 بعد از دوازدهم نیز همین سبب را میل نمایند **و طریق** صاحب سکچین
 برزوی این است شکر کانه راز یا پنج راز یا یک گشت شکر چهار از هر یک
 پنج مثقال پنج کانه ده مثقال شکر خزره کرکت چهار مثقال کل کشت شیره
 کشت از هر یک سه مثقال شکر کرض اینون کل سرخ از هر یک دو مثقال

صفت سبب
 و قفس در
 صغیر

اجزاء را یکجا نموده بچینند و بچشانند و صاف کنند و با سرکه صاف
یا قند بپزند بعد از آن درم و سرکه کشند چهل مثقال بخواهم آورده **صفت**
قرص زرنگ صغیر این است زرنگ از دانه پاک کرده هفت مثقال بنیم
شخم کات شخم خرد مغز شخم خیار از هر یک یک مثقال بنیم و در قیاس کله سرخ دو
مثقال بنیم ریون چینی سبیل طیب از هر یک نیم مثقال اجزاء اکو بسینه
بالباب بر قطه ناقص سازند **صفت** قرص و در صغیر این است ورق
کل سرخ شش مثقال رب سوس چهار مثقال سبیل طیب یک مثقال طاب شیر
دو مثقال عصاره غافق چهار مثقال اجزاء اکو هفت و هجده قرص سازند و در
بجزون کلقته و کچین برستور مذکور بعد از کچین بر بوری نافع است
و گاهی کلقته را با دو دانگ مصطک گویند میل نمایند و گاه باشد که کلقته
بکلقته و کچین معنی از کچین بر بوری باشد و هر سه چهار شب یک دفعه
آخرت دو االتره میل نمایند **صفت** دو االتره این است بچینیل
مصطک از هر یک ده مثقال ترب هفت مثقال نبات بپزند چهل مثقال اجزاء
یکو هفت سه صوف سازند و اگر دو االتره را با کلقته ضم نموده بچینند
و در هفت آن آب گرم بپوشند هم خوب است و در اواخر این تب و کله سرخ

صفت دو االتره

خوردن مشرو و دیوسکوریا براق فارق هر روزه بعد از شغال مساب است
و غذا بعد از شازد بسم بخورد آب کوش مرغ و گوشت جوان و طرف شام
تر چلو و و قیده چلو و بید نماید **اقا** تب یعنی که ماده خارج عروق متعفن شده
باشد که آنرا مویله و یا میگویند علامتش این است که هر روزه نوبه می آید
در سه یا بسیار شده سببه و در نیم می باشد و زمان سر ما طویل سببه و مدته
نوبه که تب طویل می باشد که غالباً مدت ساین تب هجده ساعت است و بعد
از آن عرق می آید و تب بالکجه مغز است یعنی که اگر مغز است که زمان شغال
بسیار کم می باشد که باز نوبه می آید و سایر علامات تب یعنی است که در طبعه لازم
ند که در شده و علامتش نیز این است و در این تب که در وقت نوبه بسیار
نافع است چنانچه قیاس این نوبه مداومت بقرص و خصوصاً اگر معنی در وقت
مثل آب ترب و کچین و کلقته خورد شود و در وقت نوبه و سایر اهر حقیقی است
که مذکور شد و در این تب و تب معنی لازم از معالجه طحال نباید بهم رسانید
ریزاکه ماده این تب بمرست و ماده بلغم و برین معنی باید و بزودی دفع
میشود پس نباید که طیب و برین سبب است طحال بپوشند و ترک معالجه
نمایند بلکه لازم است تمام در معالجه بچینی که مذکور شد بعمل آورند تا شغال

صفت

شود و نشانه آن **اقا** تب سوادی ماده آن نیز با داخل عروق است
یا خارج عروق و آنچه ماده شش داخل عروق است از این لازم نکند
و آنچه خارج عروق است از این دایر کینه **اب** لازم ندارد و آنچه
با عتد رفت سودا در عروق و اگر کاهی اتفاق شد بعد از تهی و اگر
که ماده آنها محرق شده و مستقل باقی بماند و عارضش معالجه آنست
و معالجه برع و این چنانچه مذکور خواهد شد **اقا** برع و این بر کم اتفاق
می افتد که ابتدا بهر سه بلا غالب سابق بهتهای دیگر می باشد و عارضش
که کیره زنبق و تب است و در روز چهارم از نوبه سابق با
نوبه تب بهم می رسد و در روز این تب در اوایل مرض کم می رسد و هر چه
کینه تر می شود در زنبق تر می شود و ان علامت نفع ماده و زوال مرض است
و دیگر سر ما در این تب بسیار شیده می باشد و در اول نوبه که با که شوتهای
بدن گشته می شود و مفاصل تمام وجع می رسد و تب بسیار تند می رسد
و تب بلغمی تند تر است اما بحدت تب صفراوی است مدت نوبت
بجای یک شبانه روز می کشد و اگر این است که این نسیافت پر زشت و دم پر
و صلابت پر زربشید و یا علامات غلبه هر غلبه که باشد چنانچه در تب آن مذکور

معلوم

معلوم شد که ماده محرق از آن غلط است **علا** جش است که مستقر علاج این
تب در اوایل بلکه تا ششماه نشود و نیز که ماده این تب عمر النفع است و قبل
از نفع سوجه دفع شدن ضررهای عظیم دارد و لهذا باید که بعد از اسهول
مونده از مولدات سودا مثل با بختان و مدس و بوقل تند و جزای شور
و مکتود و گوشت قدید و پیر کینه و سایر مولدات سودا و اغذیه غلیظه حرام
نمایند و محبت هر یک از انواع سودا که صورت این تب شده در صلاح
و نفع آن گوشتند چنانچه اگر از حترق صفرا با خون بهر سیده باشد و علامت
علامات غلبه صفرا و خون است چنانچه در تب دموی و صفراوی مذکور شد
باید که مداومت بخوردن کبکین و عرق کاسه با عرق شاههزه و آب انار
بکشد و آب انارین را کاهی که کسب در طبع باشد با خمر و آلا شسته و کاهی
باقیه و کاهی با طبخ شیر مثل نماید و در نسخات و هر چه باعث خشک شود
احتراز نماید. و از سرکه اخضرزه و هندی وانه و بلوط کلابه و الوهید و
والوی رزه خوب رسیده میل نمایند حکیم علی کلابه در شرح قائم
که مراد قوی نوبه برع عارض شده بود و در سفر بودم و با جمعی از اصحاب
که پیش از نوبت بودند رفیق بودم و ایشان مرا بخوردن مسکه امر می نمودند

و من ساس میدیستم تا که شایسته است که در این مرتبه در این میان من حاضر گردیدم
 و مرا امر نمودند که آن سینه را در میان خود نگه دارم تا آنکه به دستم که شاید بشان دست این
 هزارند تا که مرا احزاب برود عالم بود با دم که مرد موافق میجویم حسن سعدی
 نشسته است که بر کف کد این مرد و در شایخ قانون است بر پیش قدم و از آن جز
 و اینکه مرا امر نمودند که سینه را با کفم و استیلا نمودم و تبرک شد و گفت که
 سینه را که گفتم بر چنگم کف چو افغان از جزیره صبح بود است و سکن خنوا
 و مری لغم و قاص خون و لذت است و در شایخ نظارت و خدات و آری است و است
 و از خواص می مشرد تا که است و در حقیقت و منفعت شرد و هر مرتبه جزین
 زیاده میشد که این چه باشد گفتم که بیان فرمایند که این چه چیز است گفت لونی زرد
 خوب رسیده و من از خواب بیدار شدم و با صاحب خواب الکفتم و سینه را
 بخوردم و بعد از آن دوا و غذا و آب را مخصوص بر زمین کردم و در یک هفته دفع
 دفع هر من پاکت شد باذن الله تعالی تمام شد نقل کلام حکیم عیال و در این
 نوع چشمتاب در بر زمینها و زرع لازم و کف بسیار تا که مثل زره و زغال و
 و مزج بجز و هر چه باغ است که در همه انواع دفع است و اگر ماده سودا از جزیره
 بلغز ناید و اهر رسیده باشد و فلان شایخ آثار برودت چنانچه در است بلغم کند

۸۲
 صفت کفنه
 در این فصل
 صفت کفنه

باید که مداومت نمودن کفنه با کفنه و عرق شامه بکنند و کاف کفنه
 با مصطک بخورند و از سینه پاره بکنند و کاه بر بلغم صغیر در غیر روز نوبه بکنند
 و کاه می کفنه را که بعرف اطبا بخندان کویند شیره کشیده با کفنه چند
 داده بعوض کفنه ماده بل بند خصوا اگر بافت پوز باشد و تا که در وقت
 نوبه در همه انواع بسیار نافع است و در راه اخراج مداومت ممدرات مثل فلوینا
 و بر شرف خفا و همچون مشهور بحب اشفا بسیار نافع است بر همه اهل الدوله در کفنه
 القهار است کیوبه که در حب اشفا در این باب ایست و باعث بر شرف حضرت
 از اربع برادر ایشان امام الدین جعفر بود که کمال داشتند و اطبا می عراق از کفنه
 آن عاجز بودند ازین دوا و نوبت خورد و صحت یافت تمام شد کلام صاحب
 خلاصه و وقت خوردن ممدرات دو ساعت قبل از آمدن نوبه است **طریقی**
 ساختن فلوینای روی موافق نسخه کامل است که نزد حقیق بهترین نسخه است
 این است رغن از چشمال طعن صغیر بر این نسخه از هر یک است شقال افون
 ده شقال فطره ایون که گفتم که فرس حضرت چهار شقال حکم که فرس غلی
 سبیل طبیب چهار شقال ساوچ بندی سیخ حب عمان عاقر قرحا فر فون
 از هر یک یک شقال اجزا را از هم کوبیده بروغن عمان حرب کرده با سدر با

صفت کفنه

عسل صاف بقوام آمده برشته و بعد از شش ماه استعمال نماید در شربت بعد
 سخودی **طریقی** ساختن بر شش ماه موافق نسخ فانون فضل صند بذر لیسنج
 از هر یک پست شقال زعفران شقال سبل الطیب عاقر قرحا فرغون
 از هر یک شقال جزر اکوئه چشمه با روزن او وید عمل کف کرده بقوام
 برشته و بعد از شش ماه استعمال نماید **طریقی** ساختن معجز حب اشفا
 این است ریخل کفقال رو بند چینی و شقال جوز مائل که آنرا تا توره گویند
 سه شقال جزر اکوئه با ده برابر مجموع عمل بقوام آمده برشته در شربت سخودی
 و بد آنکه نوبه بر کاه ماده شش سیاه باشد و پنج مذکور تا هر بسمل آید
 بعد از شش ماه در شربت کفایت کرده و بقیه اهمیت نیش و اگر ماده
 فاسد بسیار در بدن باشد تقویه باید عمل آید تا رخ مرض شود و تقویه را اگر بعد از
 شش ماه بکنند بهتر است و بعضی از اطباء تجویز تقویه بعد از شش ماه روز کرده و با جگر
 تقویه بحسب خلط هفت مرض باید عمل آید چنانچه اگر ماده از احتراق خون باشد
 و علامتش سینه مذکور شده علامت غلبه خون است چنانچه مراد همین شده اولاً
 فصد بسلیق بکنند و ملاحظه نمایند اگر خون بسیار سیاه و فاسد و غلیظ باشد
 بگذرند که بعد از شصت شقال باید و اگر قوی و سنج کم رنگ باشد استه و جگر

شربت
 افروز
 معجون

دکتر

و کله زرد که باید که بر این فصد خمر عظیم کنند و بعد از آن بر شربت
 شقول و روغن سفید و مسهل شود و اگر ماده از احتراق صفر باشد و علامتش
 غلبه ضربت چنانچه که در شصت علامت با غلیظ و موی سخت کراکنه در شصت
 فصد مجرب نیست و سفید و مسهل و سایر مذکور در هر یک از صفر اوی و موی و
 با جگر در موی که با حرارت مزاج باشد بدین نحو است که سفید از کاه زبان سبز
 چ کاهت پر سیاه و شان شخم کاهت با در بجزیره از هر یک دو شقال بچین و ده شقال
 بچیند شش روز با آنکه ماه اشیر بچین شش روز بدهند و بعد از آن سفید
 چهار روز و بعد از آن سه روز اجزای سفید مذکور با فصد سبک سه شقال
 پوست بلیه کاهت سه شقال بقیه سفید پنج و پنجم از هر یک دو شقال موی سفیدی
 بیست دان فلوکس خیار چنده شقال روغن ادا هم کفقال و بار سفید مذکور را
 چهار روز و روز و چشم سهل را و کله با چهار چ سفید خورده شود و بعد از آن سفید
 زردی جزوی که در تب یعنی مذکور شده و در این آن شش روز بگذرد همچون سفید
 بعد از چهار شقال بجزند یا از سهیل مذکور در این آن بجزند و در ایام تقویه غذا در
 مسهل نخود آب با کوهت بره و مرغچه و در سفید و شربت بر روی قلیه از کوهت
 مذکور یا تر سندی با چاشنی با آن زمین با قلیه شور با و در شش ماه از چ و در قلیه

شربت
 معجون
 شربت

چلا و میل نماید و بعد از این بر اوست محرمات مذکوره بسته نماند **و اگر**
 ماده از اسحاق جسم با بودای طبعی و طبعی مجامعات برودت مزاج است
 چنانچه در تب مبعی مذکور شد در مورد ادوی معالجات رطوبت است مثل آب پاش
 از زمان و بدن بسیار لاغر و رنگ رویره و کوفته است و علاج این دو نوع
 بدین نحو است که منجی که از کافور زبان شاهتره اسطوخودوس رخ را زیاده میل
 پروسیاوشان با در بخورید از هر یک دو مثقال کفنه همثال نخچین ده مثقال
 و بعد از شش روز همین منجی را با خاضه سنبله بخیج بویستج که بر خسته بود از
 بریک دو مثقال فوس خیار پنده مثقال روغن بادام کنک مثقال اگر
 در تب سسل کفقال ایاج فیرا را ب کرده فروزند و صبح سسل را بشویند
 بهتر است و اگر غلبه رطوبت باشد با اشیر و کچین در این مسلمات است
 سجوی که در برنج حار مذکور شد و این سسل را چهار رخ و فقه بوشند
 و بعد از آن کچین بزوری با قرض و رو صیغ و شیره روز زیاده بستند و کافور
 بوشند و در این آن بر شش روز یک فقه با سسل مذکور را با هم بخنج
 مید نمایند و سسل با بدیروز و زدیوم نوبه خورد شود و در این نوع
 نیز بعد از سه ساعات محرمات مذکور است این است **و اگر** از طریق سسل در این

ایاج فیرا را ب کرده
 مذکور است
 کفنه همثال
 و قرض در این
 یعنی مذکور است

الان

در این مرض ضایع که با حیاط تمام باید عمل باید که پیش از تفریح این ماده
 مستوجب دفع شدن صورت مفاسد است و قبل ششاه مذاون سسل اول است
 لیکن راه معالجه بدین نوع است که مذکور شد و بعد از تفریح با در کسکی مرض
 تنقیه شده باشد مشرو و دیوس و تریاق فاروق در تب ریح بسیار نافع است
 خصوصا هرگاه حرارت زیاد در مزاج باشد این است **و اگر** از معالجه حیات
 خطیئه که مذکور شد و بعضی از انواع حیات خطیئه است که خارج از این است
 مذکور نیست و در سبب و علل و علاج محرمات و اطبای هر یک است
 بسم خدمت کرده اند نهایت تفصیل انما لایق این مختصر است نهایت **و اگر**
 حمی عتیده در علاج با آنها نفا و تماد در مذکور آن پر دخت پس با کف حمی
 و آن قبی است که وقت نوبه مرض غشی کنند و هموش می شود و تا آخری
 افتاده می شود چون اگر ماده آن معجم است و نادر از صفر عارض می شود و طب
 آنرا در ذیل حیات بعینه مذکور ساخته اند اما آنچه سبب آن بعجم باشد
 این است که نوبه هر روزه میبشید مثل نوبه مواطیه و هیکه در صورت و دور
 چشمها تیج میبشید و درت صاحبان تب بر کمال میبشید کاهی برکت
 قوی میباشد و کاهی بزودی و کاهی بکبودی و سیاهی میریزد و لهما کما

و اگر

بسیار تیره میشود و کاهی چشمها پرده انده میشود مثل سیکه کلوی اور مشهوره
 باشد که چهار علامت که در نوبه عجزیه که رسیده میباشد و علاج آن بسیار
 معتدلت است زیرا که ماده آن ماده فاسده است در نهایت غلظت و قوت
 در حال ضعف است پس اگر چه آبیم که بمسمل قوی دفع آن کنیم بسبب قوت
 مواد فاسده حرکت نمی آید و بسبب غلظت و خامی دفع نمیشود و دستور معتدلت
 تحریک میکند و دفع نمیشود که در مکرر عذرا دفع کنیم تا غلیظت و تعقیب نماید
 کینهم قوت قطع میشود و اگر خدا بخواهد بدو غلظت میشود و بکار قوت نمی آید
 بهر حال علاج آنست که در وقت نوبه و حدودت غشی مکرر کلاب و آب رطوبت
 بزنند و در بعضی اجز در آن کنند و راهها را محکم بکنند نه تمام بدن را مانند
 کنند باین ترتیب که اول از زانو بهمانند تا سر پخته و بعد از آن زانو به
 نازان و بعد از آن از سر شانه تا سر کمر گشتن دست و بعد از آن پیشینه
 و مصلحه و شکم و بار بهین بر تریب جویند و چنان کنند که نصف زمان
 است را مانند ماکه نصف وقت دیگر بر نفس بماند که نجاب روده و ترحت کند از
 جای کس مشغول است که من چنان از برای این ماده به از آنکه بیاستیم و دیگر
 صندل سفید و جوز و کلاب و عرق بهار و اگر نباشد عرق بهار بپوشند

یا

در زیر پستان سپه بماند و ملحی که در محرقه مذکور شد مکرر بدماغ او براند
فاما علاج و هدیه ماده سرض این بکنند که طرف صبح کفشان بکوشند و شکر
 کشیده با هفت شقال بکچین شکر میبندد یا عنب الثعلب در زیر
 پوچ کاسنی از هر یک دو شقال کفنه افا به چهار شقال جو رسیده هفت
 نموده بپزند و جل از وقت نوبه بکساعت اگر تواند کرد و نه بفرماید بن
 نحو که آب زرب و کچین عسل و ملک و آب میزرم جو رسیده و نه بفرماید
 و قدر از وقت نوبه هفت ساعت حقه این دستور بعل آورده عنب الثعلب
 را از زانو به کاسنی انجد لکله نامی کسختی جانی اصل رسوس از هر یک
 دو شقال سنکاه شقال عنب سبستان از هر یک دو شقال کچین ملحی
 از هر یک دو شقال شکر سفید هفت شقال آب جفنده رده شقال کله طعام نم
 شقال در چند نوبه بعل آورند و یک روز در میان بهمین دستور حقه
 و در روز حقه تا بفرماید و در روز حقه نیز طرف بکچین و در شکر کوشش
 با منضج مذکور را بپزند و در آخر هر روز فاو زهر سفید و سرورند و کلان
 از هر یک از آنک آب سیب بپزند و بعد از نوبه دویم کاه باشد که
 سرور و رسوس یا باق فاو از هر یک بعد از آنک تا نیم شقال توان خورد

ما حرر علامه الحجاب تجرد او در غایت خردمندی کرده است و غرض از
 به و خردمندی بکار کباب کرده آب آرد به بند و در کتب طبیه ما
 آمده و نام با شربت قد غذای صاحب این است را ذکر کرده اند و حق
 آن دو است که باب انار شیرین و آب نازین داده ام و بسیار نافع است
 و زرد و تخم مرغ و ترچا و با خرگوش بچه و مرغ بچه برشته شود و در **درد**
 آنچه بسیار آن صغیر باشد ماده الوقوع است و شیخ الرئیس میگوید که این ماده
 خالص از سمیت نیست **انکه** چشم از نوع اول صعب است بلکه قابل علاج است
 و علامتش آنست که نوبه آن در نوبه شب آید و هر سه روزه است و علامت
 دیگر اینکه عارض نشود مگر در صاحبان مزاج حار یا بس و اینکه صورت آن
 در نوبه اول نهایت لاغری میرسد و اکثر آنست که در روز چهارم
 میگذرد و بهر علامتش حال آنست که حنجره که در حنجره مذکور شد در روز غیر
 نوبه بعمل آورند و سایر تدابیر از تبرید و تقویة بعضی است که در حنجره مذکور شد
 و نام **شیر و آب انار** ترش هر صبح به بند و تدابیر وقت نوبه بخورد
 که در نوع اول مذکور شد غیر آنکه بویایدن جوز بوناسب نیست **و علامت**
 در این نوع نهایت تبرید باید بعمل آید **و بدانکه** آنچه از سمیت مذکور شد

بشیر و آب انار
 در کتب طبیه

نوروز

مغزوات هر یک بود و از ترکیب آنها با یکدیگر انواع و افراسیاب
 حاصل میشود چرا که ترکیب از جنس مختلف میتواند شد مثل ترکیب **خطیط**
 یا بومی و ترکیب از هر نوع کچین میتواند شد مثل ترکیب دو نوع **خطیط**
 با هم دیگر و لهذا ضرب و انواع ترکیب حاصل میشود مثل دایر یا دایره
 و لانه یا لانه و دایر یا لانه و لهذا اعتماد بر او در معیبات در معیبات
 بنت مثل اینکه هرگاه دو عجب دایر باشند نوبه هر روزه به نوبه یعنی
 می آید و هرگاه مربع دایر باشد نوبه هر روزه میرسد پس اعتماد در تشخیص
 بسیار علامات است چنانچه مذکور شد و ترکیب بر نوع میتواند بود
 یکی آنکه در ماده مختلف جداگانه در دو محل متعین شده باشد مثل
 ماده غم در جاله ماده صغیر در جاله دیگر باشد و دیگری آنکه در دو
 مختلف با یکدیگر مخلوط شده متعین شده باشد مثل آنکه قدری از صغیر
 مخلوط بقدری غم در یک محل متعین شده باشد و تفصیل هر یک از اینها
 مستعد است چرا که ترکیب شامه و غلاط و باجمعی و بالاتر سمیت و اندک بود
 و ترکیب و ضرب و قسمت اینها با هم دیگر بجا میسر است که از عمد **خطیط**
 بر بیشتر آن آمد نهایت در هر ترکیبی بحسب ترکیب علامات معالجه را باید

کس از آنچه در بساط مذکور شده گفته و چون که در ترکیب این مرکبات مذکور
 شود تر از باقی و هر یک سعی بمسما خاسته و کثیرا و مستند آنها را با
 اسباب و علامات و معالجات مفصلا ذکر کردیم **یکی** از آنها سعی است
غبت غیر خالص و دیگری سعی است **شطر الغب** اما غیر خالص است که
 صفرای مخلوط بغير در داخل عروق با خارج عروق متعین شده باشد پس
 هرگاه داخل عروق باشد تب لازم است با بعضی از علامات بغير و بعضی
 از علامات صفرا در خارج عروق باشد که در وقت روز نوبت کند
 و مدت نوبه از ده ارده ساعت بگذرد و بعضی دیگر از علامات نوبه
 بجز اینها نیز دارد و با بجهت بعضی از علامات تعین و بعضی از علامات
 صفرا است **فاما** شطر الغب است که صفرا در داخل با خارج بغير
 در داخل با خارج عروق متعین شده باشد و لهذا شطر الغب را چهار
 نوع میباشند یک آنکه صفرا و بغير هر دو خارج عروق متعین شده باشند
 پس روزیکه روز نوبه صفرا است که روز نوبه مرکب با علامات نوبه یعنی
 روز یکروز نوبه صفرا است یا در نوبه مرکب با علامات نوبه صفرا و
 و یک با علامات نوبه یعنی یا یک نوبه میکند و مرکب است از علامات هر دو

بجمله

بجمله اخری که روز نوبه است و یکروز اخف نوعی دیگر است که
 باشد از صفراوی لازم و بعضی لازم و در این نوع نوبه ولززی و در وقت
 میباشند و علامات صفراوی لازم با علامات تب یعنی لازم چنانچه در وقت
 مذکور شده میباشند و دیگری آنستکه مرکب باشد از صفراوی و بغير یعنی
 پس که روز نوبه میکند با علامات نوبه صفراوی و یکروز نوبه مرکب است لازم
 در دو با علامات تب لازم یعنی دیگری آنستکه مرکب باشد از صفراوی
 لازم با بغير و این پس هر روز نوبه مرکب با علامات نوبه یعنی تب لازم
 در دو با علامات تب لازم صفراوی و هیچ نوع غبت غیر خالص در شطر الغب
 در معالجه مستعدانه بجهت آنکه در سبب مستعدانه و معالجه اینها مرکب است از معالجه
 صفراوی خالص و بعضی خالص و اینها طولا میباشند چنانچه ما پیش در شرح
 بسباب و علامات میگوید که گاه باشد که یکسال بگذرد زیرا که اگر معالجه بغير
 مستحیثت شود صفرا مستعدانه مرکب و اگر اطفا صفرا میرود است شود بغير
 غلبه میکند و بسبب گاه در معالجه ملاحظه هر دو طرف شود و هیچکس فایده
 مستعدانه می کند و گاه باشد که طول این مرض لغفا و است میسجد و مستعدانه
 یا یک یا طحال صفت شود و معالجه دیگری بکنند با بجهت در هر یک از اینها

منضج از غلبه تجاری چ کانه کاه زبان از هر یک دو شقال سبستان ده
 در اندیشه نخست خیار دو شقال شربت یوسف شقال به بند و در در چشم
 و اگر نوبه باشد بعد از پنجم در روز یک نوبه باشد یا در یکین باشد سبستان
 به بند از غلبه الشعب چ کانه کاه زبان اصل سوس گل سرخ گل مغز و گل
 سنکاک از هر یک دو شقال غناب سه سبستان از هر یک ده دانه در چشمین
 شربت فوس خیار جز از هر یک ده شقال روغن بادام یک شقال و دیگر
 در ششم ده هم ده از دهم بشرطی که روز نوبه باشد و اگر روز نوبه باشد
 غیر این ایام هر روزی که اتفاق افتد بعد از آن هر روز ده شقال کچین
 یا شیره تخم کانه به بند و اگر غلبه طبع چنانچه علامت آن در تب یعنی بکر
 شده باشد کفشد و کچین به بند و بعد از دو از دهم چون به بند و در روز
 انار شیرین و میوهش من سب است و کباب و الوی زرد رسیده و آنچه
 رسیده و بعد از شاز دهم شربت دینار که در تصرفات متاخرین است
 روزی پنج شقال یا هشت شقال یا غلبه الشعب دو شقال شیره راز یا نه
 و تخم کانه از هر یک یک شقال **قطر بنی** ساخن شربت دینار این است
 تخم کاسنی گل سرخ از هر یک چهار شقال چ کانه هشت شقال بنوعی که

صفحه شربت

باز

از هر یک دو شقال تخم کوشک شقال اجود را بچوشانده و صاف سبستان
 با چند شقال فله یا یک کصف کرده قطره آورند و بعد از سرد شدن سه
 شقال ریونید چینی برانزم صلابه کرده با او مخلوط کنند و بعد از شش روز
 دینار با سبسی به بند تجوی که مذکور شد و بعد از آن کچین بزوری و **کفشد**
 در و صیغره تجوی که در حقیقت سابقه مذکور شد و مداومت کچین کفشد
 و کچین شهاب سیار نافع است و هرگاه نوبه باشد در وقت نوبه که در آن سبستان
 نافع و در او از هر چند یکبار دو از دهم الی غیره چنانچه در تب یعنی مذکور شد
 نافع است و اگر علامت غلبه خون صفرا بر کچین و عرق کانه با آب نازک
 یا قند و یا با طبا شربت سیار نافع است و با غلبه طبعه یا بر تجوی که در آن
 در تب یعنی مذکور شد و بعد از پنجم در تمام تبهای ضعیفی حقیقت این شربت را
 که خود ترکیب می شود و می شربت مارا بچوبه که ده ام بکر به نموده ام و اصلاح
 مزاج احسان کننده است و با قطع می نماید و مزاج را با اصلاح می آورد و در وقت
 ربع نیز تجویر رسیده که در عوض کچین بزوری کرده اند و نافع از این است
 در تبی از تبهای ضعیفی نیست که نافع نباشد و صفت گل این است زرد کانه
 در خوب سه شقال تخم کوشک شقال کله کوشک ریونید کوشک از هر یک

صفحه شربت

در شغال تخم کاسنی چهار شغال را زبانه که بزنج کل سرخ از هر یک دو شغال
 و نیم قد یا شکر بینه چهارم اجزا را چو شایند و صاف نموده با خند باک
 بقوام آورند و هر روز از شغال آهسته شغال بوشند اگر تب صغیر است
 یا دومی باشد یا شیره تخم خیار و تخم کاسنی و اگر حرارت غالب باشد با قرص
 کافور و در تب یعنی و سوداوی و بتهای مریکه با قرص زردک صغیر و قرص
 صغیر و شیره تخم کاسنی و شیره زردک یا زرد و در این شیرا و قرصها نیز است
 و با جمل این شربت در انواع این تنها عدد از ستم با جمل مختلفه بحسب هر مزاج
 و هر شخص تجزیه رسیده و در او اخرتهای مریکه سوز و یخس و تر باق فاروق
 و محمد زنگ در ربع مذکور شد در کتب سار و فواید در جای که تب لازم باشد است
 هرگاه با حرارت مزاج باشد جاشقا و اگر بدون حرارت مزاج باشد فلو نیا و
 بر شش عشا نفع است و در انواع تو بتهای گفته این شرف را که جز شرف حق
 مسمی کرده ام بسیار نافع است و تجزیه رسیده پوست شش شغال گشال معلق یا
 شش دانه با هم کوبیده و شش غایب در سوز زهر و زردک بخش را طرز است
 با کلاب بچشند و صاف نموده بکرم بوشند **تب و باقی** سابقا مذکور شد
 که یکی از اسباب تبهای عفونی هوای و باطن است که بشتان و از طریق مسامات

شش
 نافع

با غلظت میرسد و متعفن بکنند و بالعقبی است که عارض هوا میشود و سبب آن
 اسباب ارضیه مثل مجلط بخارات زویه که از زمین مستعد شود با سبب
 سبب سطح از شغال سماوی که سبب رطوبت مطرط هوا شود و بدان
 مستعد قبول عفونت گردد و در جمدها علامت و با است که حیوانات که زکامی
 حسی در نزد مثل لکت و پرستوک از پیشانیهای خود بر چند تخم که بوشند
 یا چو جراد آورده باشند آنها را که بوشند یا بکشد و حیوانات که از عفونت
 متولد میشوند مثل وزغ بسیار بوشند و حیوانات که در زیر زمین بوشند
 مثل موش سر سیمه در روی زمین میگردند و با ششانی خود نمیشد
 و نفس کشیدن خویش آینه میباشد و آدمی را از آن راحی حاصل میشود
 و چون بر لبندی بر آینه در هر دو نظر کنند چنان نماید که هواد و دناک
 و غلیظ و بیره است دیگر از علامات و با تجزیه احوال فضولت از وضع طبیعی
 خصصها تابستان و بسیار تری که هواد در تابستان و ظهور بر جرم و شرب
 در اوایل پاییز و ایول با در جرم و دیگر از علامات کمی یا زیادت بسیار
 این است که از علامات هوای و باطن است که بوشند و اگر شغال
 باشد البته فکند که آبی کمتر از لکت و پرستوک باشد و اگر لکت

این اذیه را مکرر دو دکنند عموماً عین قسط کنند رسند روس که با پوت
 انارین نرا وند طویل جد و آرد و اگر مجموع اینها باشد بعضی که یافت شود
 و همیشه باز و سرکه و سیر و سرکه جویند و بنوشند و در خانه باشند و
 مسیر و سرکه و القوزه و سرکه جویند و در خانه باشند و لته را با پنجا
 آلوده در پیش بینی بدارند و خانه و یردی که در او می باشند در او را
 بنهند که هوای خارج داخل نشود همان هوا این بخورات و بویید
 با صلح آمده و حسب لثقه در این خانه حرکت کنند و بی مزونند
 و اگر با لثزه ره حرکتی نکنند بینی با لثه سیر و سرکه آلوده بنهند
 و زود عادت نماید با وجود این تمهید اسپر باید که از خوردن هر طبعی
 مثل میوه شیر برگیرند و از جمیع و جام و شکر و کرسنگ احتراز نمایند
 و آب بسیار بنوشند و در آنچه میخوردند باز و سیر داخل کنند و غذا آ
 رزش با چربی میل نمایند و شری مطلق نخورند و از گوشت حیوانات آن
 بلد اگر نوبند احتراز نمایند و آب بسیار کم بخورند و از تر یاقاقع تریاق
 خازوق و مشرو و بطوس و جد و در خط بریک که باشد بگر بخورند
 و برش عشا و غلغلیای رومی نیز مناسب است و فادز هر معده بهم حسب

آنها علامت تب و باطل بعد از حدوث و با و عجم این تب در اکثر مردم
 این تب است که تب از غلغله بسیار علامت است و در باطن نهایت حدت سردی
 و قطن و اضطراب عظیم همیشه و نفس کشیدن در محال اضطراب و نهایت
 نواز همیشه و گاه باشد که سخن نغز باشد و نفس بد بو باشد و بسا
 بات که عرق نغز بد بو باشد و بول بد رنگ و بد بو همیشه و گاه باشد که
 بول سبز یا سیاه شود و عطش و سخن بزبان و حشیمان و قه صفراوی با
 از علامت این تب است و اگر این تب که بهوش نغز غرض می شود علامت
 او لا تعدیل هوا بخورات و بویید نغز که در تحریر از و با مذکور شد و کافور
 و صندل و کلاب مکرر بسینه نماند و آب بسیار سرد یا شامه و ضد
 از بسین مکنند و از روب فواکه باره مثل رب عوزه و رب لیمو و رب تخ
 و رب انار هر یک که باشد مکرر بنوشند و اگر در چشم مسک که در محرق مذکور شد
 بسین صفت روب مذکور در ته مسافین در باید مذکور شد ناب است
 و اگر در چشم مکرر مسهل نمایند او طاعت و قرض کاخوز بار روب مذکور
 با آب انارین بهترین دو آب و قرض کاخوز را در این تب بعد از چشم
 در بسند و فادز هر معده و مر و رید و کل و عسلا آب هر یک هر روز بنوشند

صفت روب کوزه
 در ته مسافین در باید
 مذکور شد
 صفت قرض کاخوز
 در قرض کاخوز

مرتب بر طریقه شده و طبیعتی چند است که از ماده منی ایمن بهم میرسد بود
بدل آنرا سازند و محال است مثل هرگاه فیتله چراغ را آتش گرفته باشد و حریم
فیتله سوخته باشد بر چند روغن بریزند حریم عوض فیتله نمیشود اندک لهذا
در این مرتبه قابل علاج نیست و حکم کردن بوجود این تب در مرتبه اول هرگاه
بسیوی مرضی دیگر نباشد بر همه اطباء معتقد است زیرا که از علامات چیزی
که دلالت بر وجود این تب کند چیزی که در روغن دیگر تب یسبیه موجود است
و اغلب این تب که مریض خود را صاحب تب نمیداند و هرگاه در انتقال تبها
عظوظ باشد در است حکم با شغال نیز شکل است و بسیار شبیه است به تب لازم
یعنی هرگاه عرض تبی باشد که از او رام اشیا بهر سبب بهر حکم پاکه میخورد
شد معتقد است زیرا که با وجود آن تبی که عرض در امیاش است تب یسبیه
و چون تبهای این تب است و اعراضش سوز و صوحی دارد و حکم بوجود
و هرگاه تب مرکب شود تا بی دیگر تشخیص شکله و نفس طه اهرت و در مرتبه
دوم که تشخیص آن است اعتبار ظهور علامات که در وضوح و ظهور و لزوم تب است
بوجود علامات تبهای عذوق و دیگر لا عوی مفرط در بدن و از اقوی علامات
این تب که در مرتبه اول نیز این علامت است این است که بعد از خوردن غذا در این

حرارت باشد آید کند و رنگ روی مریض برافروخته شود و این علامت در تب
عظوظ یسبیه و دیگر از علامات این تب است که در اول مریض چربا یسبیه چیزی که
در قاروره که است کویا آب چربا است و اگر این تب که در این مرتبه اسهال
تیز یسبیه و آنچه با اسهال دفع میشود بسیار بد بود مثل اول چرب است و اگر
که در این مرتبه مریض شدیدی یسبیه و گاه است که بسبب سرفه حرمتش باشد
که از آن برف اطباء سل گویند و در مرتبه سیم این علامت واضح و این میشود و حرمت
بسیار شدید میباشد و شقیقه در ویر و چشمها بکود می افتد و سینی بار یک شده
و صورت لاغری و کشیده و گوشها کوچک و گردن باریک و حنجره برآمده
و تمام بدن بهم خشکیده میشود و با باشد که ما خنفا کندی از خفا برسد که گنج شود
و مویها بلند میشود و پیش هم میرسد علاج این تب کما هو معتد به چند نوعی
برای طلب عاقل است و ذکرش خارج از موضوع این رساله است چرا که
آن در استه او معالجه پیش بعد از دفع چیزی که مذکور شد مشکل است چند
اطباء زمان ما تشخیص امراض و تفرقه میان تشابهات و استنباط اسباب آن
علامت بسبب سختی راه استنباط طبابت نمیدانند بلکه سنا فاطمات خوش آمد
کهن با بل دنیا و نگین سنی لاس چند و طبله و کان عطاری است و بس و تعلیم و علم

این عمل از رسوم است که است نه اطباء باین علم رجوع و نه مرضی را تطیب عالم
 حیاتی است چنانچه میان سال بشن رایگان از غلظت اهل در و از معاینه در قطعه
 کرده این بیت از آن قطعه است **پت** بوجهی مجرب از خلعت مرکب کرده اند
 پستی و قیان و قویطها و عطارد که است **پت** چون دو جنس دیگر از عجایب است
 و عطارد و معالجات تفصیل لاین از سال مذکور شده از جنس بلبره
 ساکت بودن مناسب بود لهذا بک علاج آن پرداخت و البته از ملاحظه آن
 فی الجمله بصیرت هم برسد و راه معالجه و فرقی سایر آنها معلوم میشود پس
 علاج این تب تریه و تطیبات و اجتماع بیقتیه مثل تبهای غلطیست بزنا
 که در این تب سخونت غلطی که محتاج به تحقیق است و اگر در است اما گفته
 برودنی علاج میشود و هر چه بگذرد عارض مشکل شود یا تجدی که بر تبیم برسد
 علاج نذر و معالجه آن با دویه و تدابیر غذایی و غیر غذایی میشود **اما** اورد
 انفع آنها قرص کاغذ است بقدر شغال تا یک شغال بابا اشیر بقدر شغال
 و یا با شیره تخم خرفه و شیر گوسفند که در انهریک شغال و لعاب بز قهقرو
 و لعاب بیدار و عنق سینه و شربت سب و شربت تبرج و شربت بهرمان
 هر یک که باشد بقدر شغال اگر سرفه نباشد و اگر باشد شربت سینه و شربت سینه

قرص کاغذی که
 شربت سینه
 شربت تبرج
 شربت بهرمان
 شربت سینه
 شربت سینه

ابرا

انهریک شغال و یا قرص کاغذ بابا بند و انده یا آنکه در انهم بر کوفه
 و بعد از آن کجک کرده شرب در تونز گرم با لبن حمام بگذرند و صبح از آب
 صاف آن از سیت شغال تا چهل شغال با قرص کاغذ بپسند و اگر صبح
 بسیار و در قرص کاغذ را بایک از مذکور است بپسند و بعد از سه ساعت
 ما اشیر را شها و بعد از سه ساعت دیگر غذای چاش و ادات و اگر بعد از چاش
 اول به ساعت دفع بقدری که معده از عهده هضم آن تواند بر آید شود
 و بعد از آن غذای میل نمایند هم شاید و در علاج این تب خوردن شیر لایق
 از انفع او و به است **طریق** خوردن شیر لایق این است که طرف صبح روز
 اول ده شغال از آب کجک نبات و روز دوم پانزده شغال و بگذارد و در
 پنجم شغال شیر انصاف کنند تا چهل شغال برسد و بگذارد نبات را اصناف
 نمایند یا به شغال و اگر معده تحمل چهل شغال کند بکمر از آن بایستد
 و سه روز که چند شغال را خوردند باز بر تب اول کم کنند تا به شغال
 و باز پنج مذکوره اصناف نمایند تا چهل و این طریقه را مسکوت و در زند تا
 حدی که مستغنی از خوردن آن شوند و اگر قرص کاغذ با شیر میل نمایند
 شاید که بسیار او به حسیباج نباشد و هرگاه باب دق ترکیبی از تبهای غلطی

طریق خوردن
 شیر لایق

خوردن شیر مناسب است بسیار و در علاج نسیب و غذایان جو باغیر تازه طب
 کت و کاهی نان جو را با روغن بدیند و نان کدوم نیز می توان داد و از سبزی
 و انار میخوش و سبب شیرین رسیده و امروزه و شش تازه بسیار مناسب است
 و طرف شام کت بره و بزغال و ماهی تازه و مرغچه و خروجه و سبب هر کوی که در شیرین
 رغبت نمایند بدون روغن و کله و پاجه بره مناسب است و از تدا میر برید
 چنانچه مسکن را در جای خوش هوا قرار دهند که آب از آن جوی بسیار باشد
 و از میوه های مرطبه و خوشبو مثل سیب و پسته و کله در اطراف چیده باشند و کت
 بید بسیار ریخته باشند و درخت خواب و ان سببهای مریض باید که از کتان باشد
 و بویدن کل نموده و کل سینه و بسیار نافع است و صندل معیند و کافور و کله
 و آب کثیر بکر رسته نمائند و هر روز در آن صفت باشد که در روز میان حمام
 رقیق مناسب است و حمام باید که معتدل باشد و مریض عرق نکند و حمام که بیرون رود
 در میان آب یک گرم باشند و در حمام که بیرون می آید تمام بدن را بر روغن نموده و ادام
 و اگر باشد در روغن کشم کشم بکشند و بعد از آن غذا بخورند و دیگر باید که در حمام
 و غم و غضب و خشک و کستی در حرکت معطره هر چه میخوردند خمرز باشد
 و اگر آنچه در او خوش آید و سبب فرج و در بناط طبع شود تا بنا مشغول باشند مثل کت

اندر

با صدق و طهارت و در باب طرب و سفین خوش آواز و ساز و باید که خوشنما
 و نواختن ساز با مقام طرب بکشد مثل ششماز و عیتران و بشا بکت در است
 و چنگاه با چنگ مریض را بان رحمت شود و باید که حیث شود و از آنچه تنفر باشد باید
 که از معالجه بسجک فاضل باشند و علاج تب خفلی را با حیثا مقام بکشند
 و سبب عیض بدینند و اگر با درم یکا از جمیع شده باشد ملاحظه جانب دوم
 بکشند و در نفع یا بکشد آن بکشند نهایت جرات میخوردند زیاد کنند و سایر
 اجراضی که اکثر اوقات باقی بمانند مثل سرفه و سعال و غیر ذلک مراتب
 جانب نمانند لازم است نهایت تیز و تشخیص این مراتب منوط برای طبیعت است
 و ذکرش چنانچه سابقا ذکر شد برای این است که ناظر در این رساله راه علاج
 تب و در اختلاف آنرا با معالجه تبهای خفلی بداند و اگر عمل بر طبق طبیعت
 کند بر صواب و خطای آن مطلع شود و اگر مضطرب شود یا بکشد و معالجه نماید
 بطلان بصیرت داشته باشد که خطای طبیعت کند و من الله العالی فی کثر الامور
از راه مریض تبی چون که در مجموع همه از در و راح و شور لایق بحال این رساله
 است بگذرد و از آنها که کثیرا لودع و تشخیص و علاج آنها درون طب است
 بر درخت **بیشتر** و انهای که چک بسیار است وین سرفی که در ظاهر صلد بهم رسد

که از روغن سبب
 این سبب از روغن
 است آن سبب که
 این سبب است
 سبب سبب
 سبب سبب

وگاه باشد که در میان آنها و استیلا نرسد و چندان خورده در گاه
 میبندد و خارش بسیار میآورد و اگر آن است که مجموع مکه خنده برود میکند
 و سبب آن با خون صفراوی است یا غم بالغ بورتی که آن نیز طبعی است مخلوط با صفرا
 و علامت دموی شدت سرخی رنگ است و شدت خارش و مویش حرارت
 طس و اینکه در روز ظهور و همچنین خارش شدت علامت صفرا است اگر علامت غلبه
 جوی که در صداع دموی مذکور شده باشد و الا شاید که بسیار مایه سبز مذکور
 وقع شود و حیض باغ بفضله باشد و خوردن آب با این با شربت و کلابی با
 بز قطره با کچین و شیر عنب و خاکشیر کچین و شیره تخم خرفه با آنکه آنجا
 است و از آن قهقهه می پازد و شغال و زرد آبی حرکت پازد و شغال بخوبی
 و آب صاف از با شربت و به شانه جوشند و خوردن دونه هم نافع است
 و غذا ترک شیرینی و روغن نمائند و گوشت ماهی تازه مناسب است و بره و زرد
 و سبزه و هفتی ماش و عدس آن خورده و لیمو و مرز و زنگ سیاه
 و گاه جو و حار و سهند دانه و آکوبه و الوی زرد و کدو و هفتج و در کربا میگویم
 بر بدن ریختن و بدن را با بسوس گندم و تخم خرفه کوبیده شستن بسیار است
 و سرکه و کلاب و روغن گل سسوخ بر بدن مایند نیز بسیار نافع است یا

در روز

آب خوره هم ناهفت و علامت طبعی است که رنگ و آنها چندان بر سر
 مایل است و ظهور و همچنین در شب شربت و حدت و حرارت که در دموی
 میبندد در غمی است علاجش خوردن کله خند و کچین است و خوردن اطریلس
 صغیر یا ایاج فقرا و به شنگ و خوردن اطریلس صغیر در دموی نیز نافع است
 و کرباجام رستن و آب میگویم بدن رستن و مایند آب کرفس و سرکه
 و در بجز بدن در این نوع از جرب است و تبرید در این نوع کمتر از نوع اول
 باید بود **در مثل** ورم حار است سوزنی شکل و سبب آن خون حار مخلوط
 بر طوب است و علاجش علاج نوع اول از شری است در همه تدابیر و انبیه
 خدائیه و خوردن کچین صاحب دق بسیار نافع است و انبیه و بل با این
 نجات که در رسیده باید که بز قطره را با بینه تخم مرغ مخلوط نموده ضا و بینه
 و بعد زرد آن جمع شده و کرسیده که نشان این است که سر مایه کند باید سفید
 نماید و مسجحات این است بز قطره را با آب و بر نهادن نماید که نافع تر است
 و صغیر است صماد و دیگر گندم را بجایند و ضا و نمائند و اگر که سجایند
 باشد نافع است صماد و دیگر خمر مایه با جوشاب صمادی و دیگر با بینه صمادی دیگر
 ترسندی را کوبیده بپزند قهقهه با آب یا از ضا و نمائند صمادی دیگر ختم برود

الماء الحار
 جفرا و صلیح
 در کربا

شبهه و در حین
 سر کلابی
 خرفه

بجز حرکت بیشتر که در وقت نماز نماید و در وقت نماز هر چه حرکت را با یکدیگر
 و عمل و در وقت بزرگ و اندک بدهد و بجز نماز نماید نمازی دیگر اگر با حدت و
 حرارت مغز باشد مات و بی حس با کبریا و چشم برده و موم زرد و کل ارینه
 شسته با شکر که نماز نیند نمازی دیگر که در ملک علیه شکر کتان **مستند**
 آرد که تمام باره و در وقت موم زرد و با یکدیگر بدون روغن و موم و اگر کین
 کبوتر اضافه نماید در انجیر اسبغ است و بسته تر بندگی را کوبیده و چغندر و کنگر
 سه چهره اضافه نموده استعمال در انجیر حرب است و استعمال کین کبوتر با یکدیگر
 از اضده مذکوره در انجیر نافع است و همچنین شسته که بیده و از نماز است و بجز
 این نماید شود است غیر ترش است آب بنیده بر کین کبوتر زرد و چشم بر
 عمل و اگر از اینها مفر نشود بیشتر نشود تا بجز شود و بعد از انجیر و پاک شدن
 چرک آن اغلب این است که خود عظم نبوده و اگر خود کتتم نبوده کلن را بر یکدیگر
 سقوی نری زرد چوبه ماز و این اجزاء را مثل غبار ساییده بر او بپاشند و کس
 که مکرر در معرض میشه باشد بسیار بجام روشن ریختن آن می کند اطراف
 دلی را که زلوا انداختند اکثر این است که دیگر در دل هم بنیرسد و وقتی که در سینه
 بهرسد باید که خوب محافظت نمایند که از حرکت سوزی و غیره ساییده نشود

دالاکاه باشد که ناصور شود و اطراف کاغذی را برایش زده بر او چسباند
 بجهت که اطراف آن چسبیده باشد نه بر سر آن حفظ از ساییده شدن می کند
 و چرک در دل را چنان پاک کنند که بجای دیگر نرسد زیرا که چم آن است که
 بهر جا که رسد باز در دل بهرسد **مداوی معقول** چون موم مشروب و
 ملذذ و در انواع بسیار میباشد و ذکر و علاج آنها مفصلا بطول می انجامد
 بذکر بعضی اودیه شکرک النفع و ذکر علاج بعضی از افراد مشهوره آنها
 بر وقت **بدانکه** با خود در پیشین شام کا و کلابی و فاو در معده است
 یا قداری با کمانه بسیار خوش قماش و فاو در هر حسیه با و مار جیل جوی
 و جدا در خطا و کلر و غشنا و صره مار و تخم و برک مخلصه هر یک از آنها
 مع کربدن جائز ای کرده است و با خود در سینه و جمع بعضی از اینها را
 ضرر است و مالیدن و خوردن هر یک از اینها در علاج موم مشروب و ملذذ
 و در اودیه شکرک النفع در علاج موم مشروب باقی فاروق است و بعد از آن
 و تریاق الطین که صفت آن این است که در بعضی از حب الفار سادی باره و
 کا و چرب کنند و با سادی اودیه عمل اقیام آورده بر شند قدر شربت
 کشتال اینم و در بعضی نسخ ایرسا بقدر نصف یک از آنها اضافه شده و این

صفت برون

صفت تریاق

تریاق بن راپاک کنند و دیگر تریاقی در لویه که صفت آن این است بخطی نامها
 رزاد و خطیون جباله و رنگ اجزاسادی با برابراجر اصل بقوام آورده باشند
 قدر شربت کبکحال و دیگر این ترکیبات که در وصف تمام عموم عظیم الصغ است
 برک سداب رنگ و ده شقال معشبه کرد و یک شقال مکت طعام کبکحال و نیم
 اجزار او سیده مخلوط نمایند و همچنین این ترکیب در قنات عموم عظیم الصغ
 منکره و شش شقال سداب مکت طعام از هر یک یک شقال بجز که سیده بقدر
 که اجزار دیگر کنند قدر شربت شفت شقال و بعضی در این ترکیب قند شکر
 یک شقال و نیم اضافه کرده اند **افقا** تدبیر عام الصغ در عموم مشرب این است
 که آب گرم و دو غن کاه و آب که شب در آن جوشانیده باشند و آب مکت
 و غل و بوره جوشانند و کمرنگ کنند و بعد از آن شوره و غن کاه کمر جوشانند
 و اگر آثار حرارت هم از التهاب و حرارت مفرط و تشنگی مفرط و تشنگی در آن
 باشد صندل و کافور بزیستان است که محل قی است آب خیار کافور
 و کشتیز ترکیب باشد مانند و در وصف خشم که در طب در قطرها و شکر و شکر
 بر شانسند و از میوه خیار و پسته و انه و آلوده انارین و از بقل کاه و خرفه
 و اسفنج که در پسته و اگر آثار حرارت هم از همه اعضا سردی بدن در وقت

کرم و دو غن کاه و آب که شب در آن جوشانیده باشند و آب مکت و غل و بوره جوشانند و کمرنگ کنند و بعد از آن شوره و غن کاه کمر جوشانند و اگر آثار حرارت هم از التهاب و حرارت مفرط و تشنگی مفرط و تشنگی در آن باشد صندل و کافور بزیستان است که محل قی است آب خیار کافور و کشتیز ترکیب باشد مانند و در وصف خشم که در طب در قطرها و شکر و شکر بر شانسند و از میوه خیار و پسته و انه و آلوده انارین و از بقل کاه و خرفه و اسفنج که در پسته و اگر آثار حرارت هم از همه اعضا سردی بدن در وقت

سر و خراب بسیار و سیکنی است و باطی همیشه سرداب بخورند و صفت
 بیشتر و چندید ستر پیش بینی از بزیستان است مانند و خدا محمد آب با کب از
 کوش که تر و صغ ۱۱ و در حاره کوه آدویه که در علاج صغی بهموم کشت بعد از آنها
 پسته و اگر در دامعا و زاده کاشم و جنتاس طبع بهر سه حقه نمایند
 باین حقه سنا کاسر شقال بفتح حله از هر یک در شقال صفت بکینج از
 هر یک یک شقال سکنج اگر باشد سکر سینه ده شقال بوره از هر شقال سرتان
 چنان شقال روغن زیتون شقال و اگر باشد روغن بادام شخ و اگر کف و حوت
 سرد و بیست و سار اجراض خوشی بهر سه کلاب کور بصورت بزیند و دستها
 و پاها را بمالند و معده را بچسبند و بمانند و آنچه از تریاقات در تمام
 هر چه میسر شود در صغی بزیند و اگر مسهل و چشم زیاد باشد حقه بکنند و
 مذکور را با دو قناره و آب بهر آب سبب آب بهر آب خوره پسته و
 چون پسین از او بر نیمه ششده است و کرمها آن بصره مناسب است
 مدامه جنون و مثال آن مثل آلوده و نوکران و بزرگ سنج مودت بلا حقه اعضا
 و خارش بدن و سرد شدن دست و پا و کچش سرد با یک چشم و کرم کلون و
 زبان و کبود شدن چشما و خواب بسیار و سیکنی است و با و چون سق سق

و در وقت خواب و در وقت بیداری با فراط رسیده علاج ندارد و بدن آفتون خورده را هرگاه
 بخورد نشسته و بوی کوبیده بوی آفتون بیدار علاجش اول آنکه کشته بقیات مذکوره
 در همه تداوی است که در معالجه است که مذکور شد و آنچه آفتون خصوصیت دارد
 سنگین است با اشتیاق و دیگر حکایت جنبه سردی است اصل اجزای برابر با اجزای
 مجموع عمل بقوام آورده بر شسته قدر شربت و در معالجه دیگر سرد کرده و دیگر سرد
 و صغیر و مستقیم باد و غیر کل سنج و اگر قدر آفتون که خورده شده مسوی آن
 جنبه سردی تریز و در وقت صفت آن گرمند و بوییدن جنبه سردی است و در وقت
 آب گرم نشاندن و سرد کردن آب و شستن آب که شستنی چرب در زمان لازم است
 و سموم بهر سببی که باشد خصوصاً آفتون خورده را که در اندامها بجا آب رود **اقا**
 سموم مذکور شد هر چند فزونی آنها گفته شود جدا که در کبدن هر جسمه ان صاحب سببی
 باید که یا لا ترازان موضع در جسمه که بندد و در پیش را شخصی که نباشد باشد در آن
 کل سنج مخصوصه کرده باشد بکده و آب این را پسندند و بعد از آن زراونه
 طویل را بجایند و دیگر موضع کزنده را جاست کند با کزنده برسد و اگر موضع را در
 بسته اند باغ است و اگر همه مار حفر باشد بر موضع کزنده بگذراند و بر اثر او
 بریزند و تا شسته شود و هر چه چسبند است که کزنده بماند و چون دیگر کزنده شود

سموم مذکور

و حره بقیه عسلات بجات است و در بعضی موارد است که مثل بعضی از انواع
 مار بریدن آن عضو اگر بکنند رسم تمام بدن رشیده باشد و آن عضو ممکن است
 باشد لازم است **کنندن ماس** و عسلات کنندن ماس است که از موضع کزنده
 اول خون بیرون میزند و بعد از آن هر که مثل زرد آب و موضع درم کزنده
 و درم سنج بر سبب و بعد از آن سز می شود و در آن زمان شکت می شود و در
 اندام بدن التهاب بهم میرسد و بدن گرم می شود و عرق سرد میرسد و در وقت
 بیزی مایل می شود و چشمها و در صفراوی می شود هر چند مار را انواع بر سبب
 و در علاج باید که محالقت نماید از زهر نجات از معالجه آنچه شکر است در
 انواع این است اول آنچه در معالجات شکر که هر جسمه ان صاحب سببی مذکور شد
 در بیاق عروق عظیم او را کزنده است و آنچه جسمه است است در وقت
 و اگر شکر خورده را کزنده بر موضع کزنده گذاردند صاحب سبب می رسد و در وقت
 کزنده که لا اقل یکسال بر او گذارند شسته باشد بسیار باغ است و بعضی معنی در سایر
 معالجات بسته اند و در بدن در میان شراب باغ است **کنندن ماس** و عسلات
 در شکر است و در حال مختلف بهم میرسد که هر جسمه سببی است و گاهی شدت
 حرارت بر سبب او بسیار که هیچ عصب و عرق سرد را در بدن شود و در وقت

درم کند و مقعد سپید نماید و اجتناب شود و علاجش در بستن معالجات شرک است
 پیمان تفاسیل و آنچه خاص بادت مرکا را موضع کزیده بمالد لیس و زرد
 با سرکه و شکم پوشش را بشکفته و گرم نماید و بماند بچرخ بر آنچه نماید و شانه
 کرباق خاروق ترنایع است قیامه که خاص بادت پوست پانچ کز فستقین زرد
 طویل و در صبح طر خشوق اجرا بر بار باصل همچون کنند قدر شربت چهار روز
 و حوزون میر خام کوبیده بسیار نافع است و عقرب کزیده را از همه نفعات
 لازم صحت گرفتن **کرنیدن** و **تیرگی** و **تیرگی** کزیدن انواع و بعضی انواع عقرب است
 که سیت در زنده درم موضع کزیده و در مقعد و خارج بدن و در بعضی
 جویج بدن و بر آمدن شکم و عرق مفرط در عرق و در دس و سر نه و قه
 داریم و در بعضی رفتن منی از امیل و خروج با در مقعد و اختطاب عطیم
 خواب بسیار سنگین بهم برسد علاجش در بستن معالجات شرک است و آنچه خاص
 بادت نشستن در آب گرم است خصوصاً در حمام که نه الحال و صبح را ساکنند
 و آنچه در حمام کور نافع است و بعد از سکون و صبح موضع کزیده ز آب گل بسیار
 گرم بشویند و بعد از آن خاکستر خوب بچرخ و بکند و کلت را با آب بسیار گرم
 صفا نماید و شویز تر یک خاص است **کرنیدن** و **تیرگی** معالجات درم است و صحت

موضع کزیده علاجش بعد از معالجات شرک از یکیدن و مالیدن تریاقات و مالیدن
 کل از منی است با سرکه و همچنین کل است با آب عوزده و سواد سرکین تازه کادور بر چرخ است
 بر موضع کزیده کور و اگر موضع کزیده در آب بسیار گرم کزیده و با فضل نقل است
 صبح غایت سنگین و صبح می کند و حقره سنگین و صبح عقرب کزیده و زنبور کزیده با
 جد و در خطا را آنچه نموده ام و در و صبح شدید زنبور کزیده خوردن یکدم برایش
 و درم کشته شکر کف است استعمال نافه ایزخ در در سکون و صبح است
 و اگر و صبح تیرگی بطلان کند ضد نافع است و علاج سایر جانورهای کزیده و نهجی است
 که در معالجات شرک مذکور شده و آنچه از معالجات شرک مذکور شده در همین مذکور است
 نیز کاهیت نهایت این چهار چون هشده صیحات است سخی اند تشخیص مذکور در علاج
 آنها را جدا گانه ذکر نمود و الا عماد کلا در اینها بر همان است که گفته شد مذکور شد
در کزیدن اودیه که حرثت مودیه را بکزیراند من سب این مقام است سوسنبر و پودنه
 و چنگشت در جلا که باشد حرثت کزیده و همچنین دو کزیدن چرب نار و دود
 کردن اصل سوسن و همچنین دو کزیدن شاخ و سسم حیوانات و متصل و سوسن چوب
 رینا را در بطهران آلوده بود و در حدقه کزیده حرثت داخل آن مقله میشوند و آنچه
 در ستن تریاقات که مذکور شد این اثر دارد و اما از دارنده زهره و عقربها آلوده

گوگرد سیسکریزید و الله اعلم بحقیق الامور **بدانکه** آنچه از معالجات در این امر
نگارش یافته اگر آنها موافق دستور معاصرین است و از دستورات قدما و آنچه
در کتب طبیعه مذکور است **خدا را عین الاطباء** بگویند و برینده تقریباً لا فیهما
بیسری از کثیر نموده و فراق از توفیق این امر و در هر یک هم بر شیء حال و
بال و صفت بدن و اسیری در وطن در راه الاخران الاصفیاء در ایام است
و از وقت محنت در از سره همستان و اوایل انقلاب دوران در زمانه آنکه
که اخزان تا سرشده صفر عام احدی و اربعین و ماهه و لغت استله بود
اشاره حاضرین این زمان و شرکای در این امران یعنی که سهواً و سبباً
خواهند داشت **پس** اندک پیش از کفتم غم دل رسیده که دل آزرده شود

در نه سخن بسیار است و الله اعلم بحقیق

الاعانه حرره محمد رضا در تبریز

محمد رضا

۱۳۰۶

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين اصطفى لك النبوة
والرسالة
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين اصطفى لك النبوة
والرسالة
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين اصطفى لك النبوة
والرسالة

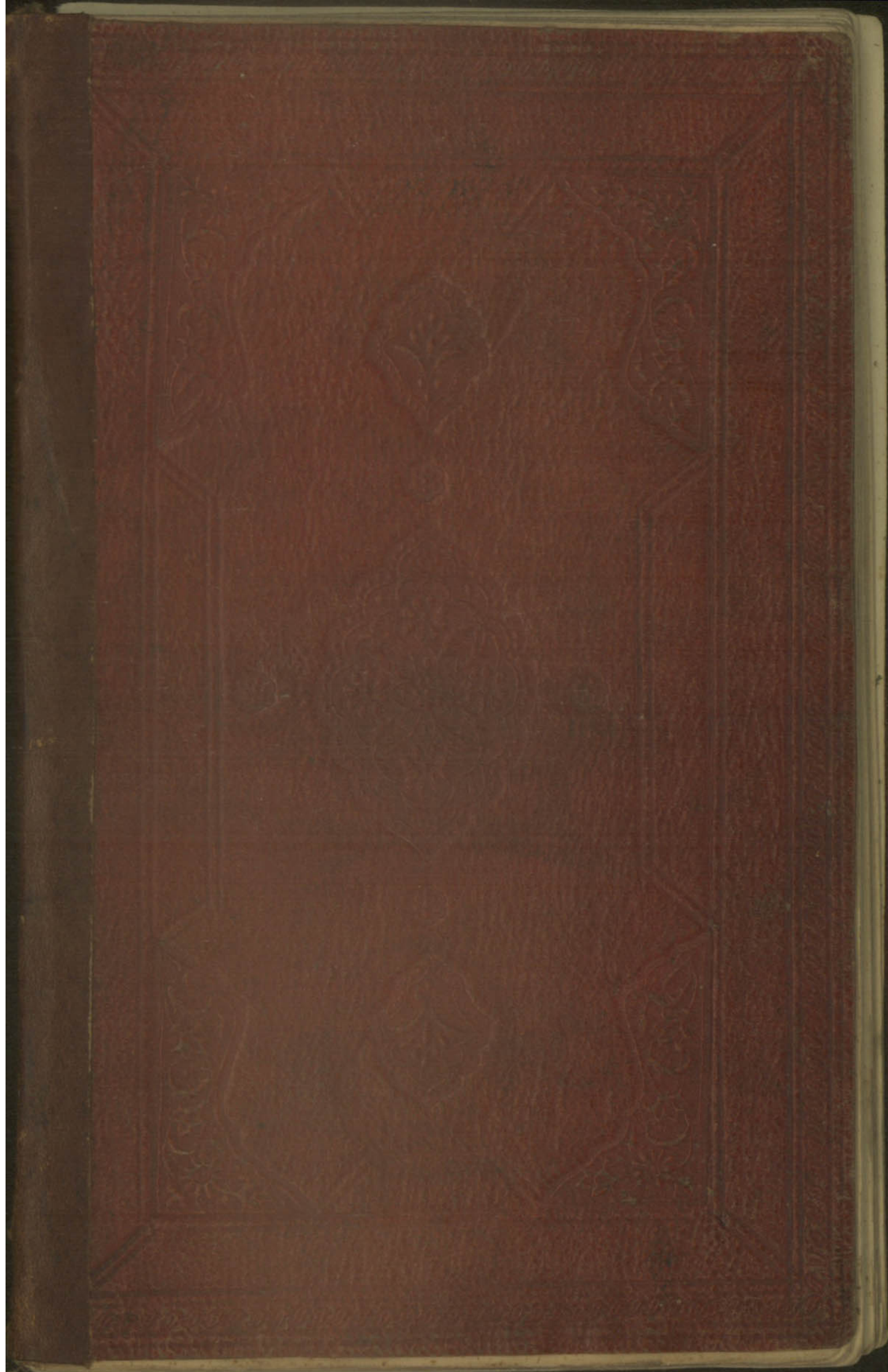
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين اصطفى لك النبوة
والرسالة
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين اصطفى لك النبوة
والرسالة
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين اصطفى لك النبوة
والرسالة

صفت رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو الله
لدا لجلال الذاهب و بالقصيدة الغالب اسم الله شرب
بالجملة صلت المحسن في الانف و تقوى الشقين
الحميد اذ عالج العنبر هدا الخديز شعرا لم يخشى اذ نبي
كان عبقراً بر يقضه و حنكاً كانه الكوز الرطب شعرا
لستك سرقة كانها السك الا ذفر ليد في نذير شعرا
اذا قام مع الناس غمهم و اذا مشى مع الناس كانه يتقلع
مخضه او يخيله خيل الى ايلس و حيا و اصبح الناس
و اسمع الناس لها و اشجع الناس قلبا و كان يبر كقبحه حاتم
لمن على العالم سطن اما الاو ك لا الله الا الله و اما الله
محمد رسول الله محمد الناس بالاسن اقة العصابة و اما
الجنف و خلة الدكر و فرسه لوز و قضيب المشوق
و عمامة السحاب و سيفه المقار صل الله على محمد و آله

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين اصطفى لك النبوة
والرسالة
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين اصطفى لك النبوة
والرسالة
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين اصطفى لك النبوة
والرسالة

بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين اصطفى لك النبوة
والرسالة
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين اصطفى لك النبوة
والرسالة
اللهم صل على محمد
وآله الطيبين الطاهرين
الذين اصطفى لك النبوة
والرسالة







خطی فهرست شده

۲۱۷۷